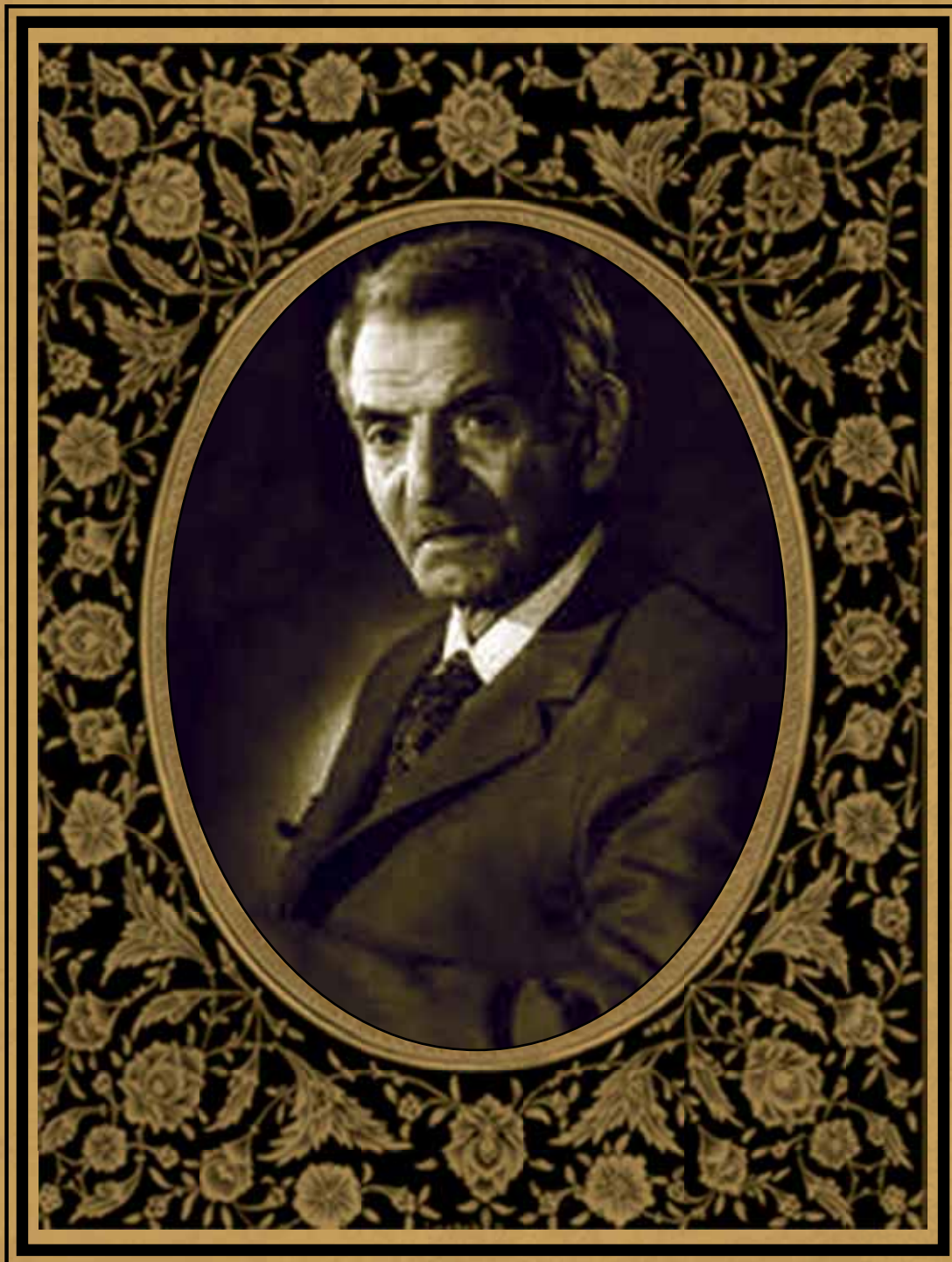




بانک کتبخانی
بانک مردم پیمان

شهریار

ویژه‌نامه شهریار شعر و ادب پارسی - شهریور ۱۳۹۲



پیام رییس هیات مدیره و مدیرعامل بانک در بزرگداشت استاد شهریار
شهریار در واژه و استعاره و قافیه استاد بود و از جنس و رنگ همین مردمی بود که
می‌شناسیمشان. او برای دوران خدمت کار در بانک کشاورزی را برگزید و برگ پررنگی شد
در دفتر افتخارات بانک. که بانک کشاورزی هم از جنس مردم است.
شهریار خدمت در بانک کشاورزی را همواره سپاسگزار بود و البته بانک کشاورزی نیز
همواره به حضور این شاعر گرانقدر در خانواده بزرگ خود افتخار می‌کند.
جای آن دارد تا به این بهانه سر تعظیم در مقابل تمامی هنرمندان، دانشمندان، شعرا،
نویسندگان و نام‌آورانی فرود آوریم که فرزندان برومند خانواده بانک کشاورزی بودند
و هستند و مایه افتخار.
روح گذشتگان شاد و عمر زندگان بلند.

محمد طالبی



الله الرحمن الرحيم

قصه شعر و شهریار!

«محمدحسین» جوانی باهوش بود و در «دارالفنون» طب می خواند. او دلبسته دختری «ثریا» نام بود، ولی دست روزگار ساز دیگری برایش کوک کرده بود. دختر، خواستگاری پولدار و سمج داشت. خواستگار از نزدیکان دربار بود و پدر دختر، خوشبختی او را در وصلت با این خواستگار می دانست. پس جوان قصه ما به یار نرسید و قصه‌ای دیگر آغاز شد: قصه «شعر و شهریار».

پدرت گوهر خود را به زر و سیم فروخت
پدر عشق بسوزد که درآمد پدرم!

شهریار تنها شاعر ایرانی است که در هر دو زبان فارسی و ترکی اشعارش زیانزد خاص و عام شده و در یکصد سال اخیر هیچ شاعری با چنین اقبالی از سوی مردم مواجه نشده است. شاید دلیل حقیقی این اقبال را در سوزی دانست که عشق دوران جوانی در دل شهریار نهاده بود و کلماتی ساده که برای همه مردم قابل فهم بود. جنس کلام شهریار آنچنان مردمی بود که برخی از اشعارش نه تنها ضرب‌المثل شده‌اند بلکه در پشت کامیون‌ها، اتوبوس‌ها و وانت‌ها در جاده‌های این کشور می‌گردند:

عصا از راستی هردم به گوش پیر می خواند
مگر در خواب خواهی دید ایام جوانی را!

یا
آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا؟
این اتفاق در مورد اشعار ترکی او نیز افتاده است:

حیدربابا مرد اوغوللار دوغگینان! (حیدربابا فرزندانان جوانمرد و دلیر پرورش بده!)
یا

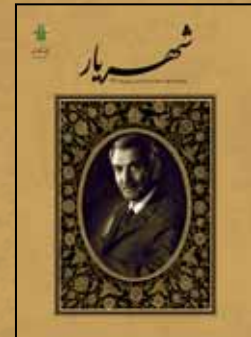
حیدربابا دنیا یالان دنیادی! (حیدربابا دنیا هیچ است هیچ!)
اشعار او نه تنها در بین عام و خاص زبانزد است بلکه نقش مهمی در حفظ و پاسداشت فولکلور آذربایجان داشته است. او در اشعار ترکی‌اش، از ضرب‌المثل‌ها و همچنین المان‌های فولکلور بهره بسیاری برده است.

مثل دی یترکی برک اولار، اوکوز اوکوزدن اینجیری
هی دارتینیر ایپین قیرا، بولدایشینان بیر ساواشا!
(در مثل آمده زمین که سفت باشد، گاوهای بسته به خیش از هم دلگیر می‌شوند و اگر بندها را باز کنند با هم دعوایشان می‌شود.)
اشاره به سختی زندگی که گاهی دو همدم و یار را هم به دعوا و دلخوری از یکدیگر وا می‌دارد.

یا
منیم اینسالغیمین گور نه حصار یاوادیر
کی گونوز غول بیابان گلیر اینسان آپارا!
(حصار انسانیت من چه خراب است که غول بیابانی در روز می‌آید و آن را می‌رباید.)
اشاره به این باور ترکان ایران که «غولیبانی» - همان غول بیابانی - شب از حصارها می‌گذرد و انسان‌ها را می‌دزد و طعمه خود می‌کند.

شهریار شاعری از جنس مردم است. مردمی که در میان‌شان زیسته و عاشق‌شان بوده است. زبانش نیز زبان همین مردم است تا آنها اشعارش را بخوانند و بدانند که فقط برای آنها سروده است.

پاسداشت حضور شهریار در خانواده بزرگ بانک کشاورزی، انگیزه‌ای شد برای تهیه ویژه‌نامه حاضر. باشد تا یادگاری بماند به مناسب بزرگداشت روز شعر و ادب پارسی.



پیام مهر

نشریه داخلی بانک کشاورزی

شهریار

ویژه‌نامه شهریار شعر و ادب پارسی

صاحب امتیاز:

بانک کشاورزی

مدیر مسئول: خسرو صادقزاده

سردبیر: مرتضی مهدویان

مدیر داخلی: مرضیه امیری

ناظر کیفی: الهام خرمی

اداره کل روابط عمومی

- شهریار ماندنی است / ۴
- سال شمار زندگی شهریار / ۶
- سی ساله ماندگار / ۷
- پدرم همواره ملهم از قرآن و دیوان حافظ بود / ۸
- گزاره‌های یک خطی از پرونده پرسنلی شهریار در بانک کشاورزی / ۱۰
- «استخدام مشارالیه برای محاسبات لازم است» / ۱۰
- از عاشق مغموم تا شهریاری شعر ایران / ۱۱
- شهریار به روایت شهرزاد / ۱۳
- دوستی که شعر شد / ۱۵
- عشق، مهم‌ترین درسی بود که از استاد آموختم / ۱۶
- علاقه فراوان استاد به بانک و همکاران تا آخرین لحظات زندگی / ۱۶
- گفتاری پیرامون منظومه «حیدربابا به سلام» / ۱۹
- هم‌نشینی معتدل تکنیک و عاطفه / ۲۱
- شهریار، همچنان کارمند بانک کشاورزی است / ۲۳
- شهریار در شعر دیگر شعر / ۲۴
- یاد استاد / ۲۵
- بیمارستان مهر، طبقه پنجم، اتاق ۲۶/۵۰۳



گزیده‌ای از سخنان مقام معظم رهبری | شهریار ماندنی است پیرامون استاد شهریار؛

رابطه استاد شهریار با رهبر معظم انقلاب که در زمان حیات شهریار ریاست جمهوری ایران را عهده‌دار بودند، یک رابطه عمیق بوده است. چنانکه استاد ارادت ویژه‌ای به ایشان داشته و در سن ۸۲ سالگی شعری را برای‌شان می‌سراید. آیت‌الله خامنه‌ای هم برای شخصیت و البته شعر شهریار احترام ویژه‌ای قائل بود. بخشی از سخنان ایشان درباره استاد شهریار در ادامه آمده است. این سخنان در سال ۱۳۷۱ و در دیدار رهبر انقلاب با اعضای ستاد بزرگداشت شهریار گفته شده است: «... درباره استاد شهریار، گفتنی زیاد است. یک مقوله، مقوله شاعری اوست. درباره شاعری شهریار، دو حرف می‌شود زد؛ یک حرف این است که شهریار، یکی از بزرگترین شعرای معاصر ماست؛ هم در شعر فارسی و هم در شعر ترکی. البته شعر فارسی او خیلی بیشتر از شعر ترکی است و به نظر می‌رسد که اولین و معروف‌ترین شعرهای او به زبان فارسی است. البته منظومه «حیدر بابایه سلام» را بایستی استثناء کرد؛ چون «حیدر بابایه سلام»، داستان جداگانه‌ای دارد که آن را در بخش دوم راجع به شاعری شهریار، باید عرض کنیم. لکن اگر «حیدر بابایه سلام» را کنار بگذاریم، در مجموع، شعر فارسی شهریار اوج بیشتری از شعر ترکی‌اش دارد... در شعر فارسی شهریار، خصوصیت عمده‌ای که برای برادران ترک وجود دارد، این است که شعر به معنای حقیقی کلمه است. شعر به معنای حقیقی کلمه، معنای حقیقی شعر است. یعنی نظم کلمات فقط نیست؛ لب احساس و خیال است... گاهی این زبان اوج می‌گیرد. یعنی ما غزل‌هایی در شعر فارسی شهریار داریم که در ردیف غزل‌های درجه یک فارسی است. البته اینها زیاد نیست؛ اما هست... آنچه که از شهریار در شعر فارسی می‌بینیم، او را در ردیف یکی از بزرگترین شعرای زمان ما قرار می‌دهد.» «... مطلب دومی که در مورد شاعری شهریار باید گفت، یک چیز بالاتر از این است؛ و آن این است که می‌شود گفت: شهریار یکی از بزرگترین شاعران همه دوران‌های تاریخ ایران است. و آن به لحاظ «حیدر بابایه سلام» است. «حیدر بابایه سلام» یک شعر استثنایی است. همه خصوصیات



شعری مثبت شهریار در این شعر هست. یعنی صفا، ذوق و دیگر خصایصی که مربوط به شعر است، همه در «حیدر بابایه سلام» جمع شده است. لکن علاوه بر اینها، ویژگی دیگری هم در «حیدر بابایه سلام» هست و آن این است که در این شعر که تصویر از سابقه ذهنی خود شاعر است، مطالب بسیار حکمت‌آمیز وجود دارد. با این حساب، می‌توان شهریار را یک حکیم به حساب آورد. پایه شعر «حیدر بابایه سلام» به نظر ما خیلی بالاست. فکر می‌کنیم که آمیزه بسیار هنرمندانه‌ای است از شعر و حکمت و زبان زیبا و قدرت فوق‌العاده تصویر. شهریار این منظومه را هنگامی گفته که بسیار جوان بوده است. ایشان خودش در آن نسخه‌ای که برای من فرستاده، بالای صفحه اول نوشته است: «گمان می‌کنم این را در سال ۱۳۲۴ شمسی سرودم.» و در این سال، شهریار بسیار جوان بوده است.»

«... لکن یک نکته اساسی هم درباره شهریار هست که اگر روپیش تکیه کنیم، به نظر من شایسته است. آن نکته این است که شهریار در دوران مهمی از زندگی‌اش - در حدود شاید ۳۰ سال آخر زندگی‌اش - دوران عرفانی و معنوی بسیار زیبایی را گذراند و به انس با قرآن و انس با معنویات و خودسازی پرداخت. یعنی به خودش رسید و سعی کرد باطن و معنویت خودش را صفایی ببخشد. ... خود او در اشعار بیست سال اخیر زندگی‌اش، این معنا را به

روشنی بیان کرده است. وقتی انقلاب پیروز شد، او با همان روحیه دینی و ذهنیت صاف و روشن خودش، از انقلاب استقبال بسیار خوبی کرد. شاید در آن یکی دو سال اول انقلاب، کسی از ما به یاد شهریار نبود. یعنی گرفتاری‌ها آن قدر زیاد بود که مجالی برای این یادها پیش نمی‌آمد. یک وقت دیدیم صدای شهریار، در ستایش انقلاب، از تبریز بلند شد. دیدیم همه جزئیات انقلاب را او تعقیب می‌کند... در همه مواقع حساس انقلاب، او نقش موثری ایفا کرد. یک جنگ هشت ساله بر ما تحمیل شد که یکی از سخت‌ترین تجربه‌های ما بعد از انقلاب بود. تعداد شعرهایی که شهریار برای جنگ گفته؛ حضوری که او در مراکز مربوط به جنگ، مثل کنگره‌های مربوط به جنگ و شعر جنگ پیدا کرده و مدحی که او از بسیج عمومی مردم یا از سپاه یا ارتش کرده، به قدری زیاد است که اگر انسان نمی‌دید و نمی‌شنید و خودش لمس نمی‌کرد، به دشواری می‌توانست آن را باور کند. مردی در حدود ۸۰ سال سن - بلکه بیش از ۸۰ سال - در مجامع شعری حضور پیدا کند و برای هر مراسمی، شعر یا شعرهایی بگوید! این در حالی بود که از مثل او، چنین توقعی هم نبود.

این، نشان‌دهنده نهایت اخلاص و صفا و بزرگواری آن مرد بود... به‌هرحال، شهریار یک شاعر اسلامی و انقلابی بود. من خبر داشتم در همان اوقاتی که شهریار برای انقلاب می‌سرود، یک عده از روشنفکران وابسته به رژیم گذشته که با او سابقه دوستی داشتند، مرتب فشار می‌آوردند، نامه برایش می‌نوشتند و شعر در هجوش می‌گفتند. حتی اطلاع داشتم که رفته بودند و او را ملامت کرده بودند که «تو چرا برای انقلاب اسلامی، این‌طور دل می‌سوزانی؟!» و او مثل کوه ایستاده بود.»

«... به‌هرحال، شهریار شاعر متواضعی بود. دنبال نام و نشان نبود و برای خدا و وظیفه کار می‌کرد، و حالا خدای متعال، پاداش او را می‌دهد. امروز شهریار در داخل کشور ما یک چهره بسیار نورانی است. محبوبیت عجیبی که شهریار پیدا کرد، به خاطر خدمات و کار برای خدا بود، که او انجام داد. شهریار قطعا ماندنی است. از آن شعری است که مثل سعدی و حافظ و از این قبیل، در دوران‌های بعد از خودش، معروف‌تر و بزرگ‌تر خواهد شد. لذا، هرچه درباره او انجام دهند، از نظر ما زیاد نیست. حضور شهریار در هر کشوری و در میان هر ملتی، حضور مبارک و مفیدی است...»

شهریار در هفدهم مرداد ۱۳۶۶ در سن ۸۲ سالگی شعر زیر را خطاب به حضرت آیت‌الله خامنه‌ای - رئیس‌جمهور وقت و امام جمعه تهران - سروده است.

رشگم آید که تو حیدر بابا / بوسی آن دست که خود دست خداست
راستان دست چپ از وی بوسند / که خدا بوسد از او دست براست
در امامت به نماز جمعه / صد هزارش بخدا دست دعاست
من بیان هنرم، یک دل و بس / او عیان هنر از سر تا پاست
او شب و روز برای اسلام / پای پویا و زبان گویاست
او چه بازوی قوی و محکم / با امامی که ره و رهبر ماست
شهریارا سری افراز به عرش / کو نگاهیش به (حیدر بابا) ست

تبریز - دوازدهم ذی‌الحجه / ۱۴۰۷ هجری قمری مطابق هفدهم
امرداد / ۱۳۶۶ شمسی
سیدمحمد حسین شهریار (در ۸۲ سالگی)



سال شمار زندگی شهریار

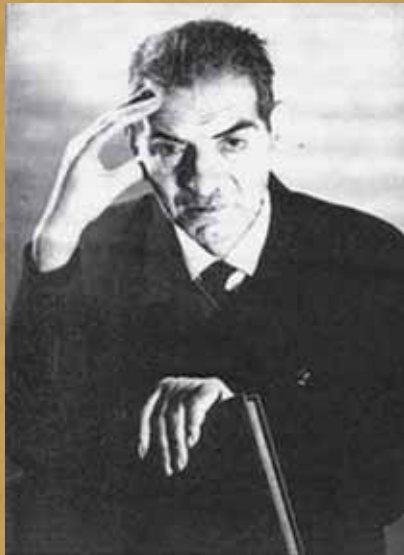
- شهریور ۱۲۸۵ - تولد، تبریز، بازارچه میرزا نصرالله (چای قیراغی).
- ۱۲۹۰ - آغاز تحصیلات ابتدایی در مکتب قریه (گلستان و نصاب) پیش «آقا ملا محمدباقر» و «ملا ابراهیم»، آشنایی با قرآن و دیوان حافظ.
- ۱۲۹۲ - آغاز تحصیلات عربی در مدرسه «طالبیه» تبریز (از جامع المقدمات تا مقامات حریری و حمیدی)، تحصیل زبان و ادبیات فرانسه در منزل به‌وسیله معلم خصوصی.
- ۱۲۹۲ - آشنایی با اشعار «میرزا علی اکبر صابر» و سرودن اولین شعر که به زبان ترکی بوده.
- ۱۲۹۴ - سرودن دومین شعر (اولین شعر فارسی).
- ۱۲۹۵ - سرودن سومین شعر به تأثیر اشعار «شاتوریان» در وصف تبریز و منظره یک شب مهتابی در گردشی به همراه پدر و عده‌ای از دوستان پدر در کوه «عون بن علی» (عینالی) تبریز.
- ۱۲۹۷ - سرودن چهارمین شعر به اقتضای شعر یکی از اجداد خود.
- ۱۲۹۸ - سرودن پنجمین شعر در کنار رودخانه «صافی» مراغه (صوفی چایی).
- ۱۲۹۹ - چاپ چند غزل با تخلص «بهجت» در مجله «ادب» مدرسه «متوسطه» تبریز؛ و اتمام «سیکل اول متوسطه» در مدارس «متحد» و «متوسطه» تبریز و مهاجرت به تهران جهت ادامه تحصیل.
- ۱۳۰۰ - ورود به «دارالفنون» برای تکمیل تحصیلات متوسطه.
- ۱۳۰۰ - تغییر تخلص از «بهجت» به «شهریار» با تفأل از دیوان حافظ.
- ۱۳۰۲ - آغاز شیفتگی و عاشقی.
- ۱۳۰۲ - اتمام «سیکل دوم متوسطه» در «دارالفنون».
- ۱۳۰۳ - ورود به «مدرسه عالی طب» به اصرار پدر.
- ۱۳۰۶ - آشنایی با «قمرالملوک وزیری» در یک مهمانی بزرگ توسط «سید ابوالقاسم شهیار» و سرودن غزل «آز کوری چشم فلک امشب قمر اینجاست...» در همان مجلس.
- ۱۳۰۸ - چاپ مثنوی «روح پروانه».
- ۱۳۰۸ - جدایی از معشوق در تعاقب خوابی که دیده بود، بحران شدید روحی، رها کردن تحصیل طب در آخرین ترم تحصیلی.
- ۱۳۱۰ - چاپ «دیوان شهریار» با مقدمه «ملک الشعراء بهار»، «سعید نفیسی» و «پژمان بختیاری».
- ۱۳۱۰ - اشتغال در اداره «ثبت اسناد و املاک».
- اردیبهشت ۱۳۱۱ - انتقال به «تیشابور» با رتبه «یک اداری» به سمت «مامور».
- خرداد ۱۳۱۱ - ملاقات با «کمال‌الملک» در «حسین آباد» نیشابور و اقامت ۱۰ روزه در منزل او.
- ۱۳۱۲ - انتقال از نیشابور به مشهد، آشنایی و دوستی با «میرزا رضا خان عقیلی»، «محمود فرخ»، «گلشن آزادی» و... شرکت در انجمن‌های ادبی خراسان
- از جمله «مکتب شاهپور».
- ۲۳ رمضان ۱۳۱۳ - فوت پدر (سید اسماعیل موسوی مشهور به «حاج میر آقا خشکنایی»)، مدفون در قم.
- ۱۳۱۴ - بازگشت به تهران، اقامت در خیابان «زاله»، تجدید چاپ «دیوان شهریار».
- ۱۳۱۵ - استخدام در «بانک کشاورزی و پیشه و هنر» با سمت «متصدی حسابداری».
- ۱۳۱۸ - اوج بحران‌های روحی.
- حدود ۱۳۲۱ - دیدار با «تیما یوشیچ» در تهران (اولین دیدار).
- ۱۳۲۱ - چاپ مثنوی «صدای خدا» با مقدمه «حسن ارسنجانی».
- تیر ۱۳۲۴ - شرکت در اولین کنگره نویسندگان ایران به ریاست «ملک الشعراء بهار».
- ۱۳۲۵ - چاپ منظومه «قهرمانان استالینگراد» با مقدمه «علی شاهنده».
- حدود ۱۳۲۵ - سفر مادرش (کوکب خانم) از تبریز به تهران برای پرستاری او.
- ۱۳۲۸ - چاپ جلد اول دیوان با عنوان «شهریار ۱. غزلیات، رباعیات، قطعات» با مقدمه «علی زهری».
- ۱۳۲۸ - معافیت از خدمت دولت (بانک کشاورزی) به تصویب نخست وزیر وقت.
- ۳۰ - سرودن منظومه «حیدر بابایه سلام» به تأثیر حضور مادر و تجدید خاطرات کودکی.
- ۳۱ تیر ۱۳۳۱ - فوت مادر در بیمارستان «هزار تخته‌خوابی» تهران، مدفون در قم.
- ۱۳۳۲ - بازگشت به تبریز.
- ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ - ازدواج با یکی از خویشاوندان، خرید خانه در خیابان ارگ علیشاه (پهلوی سابق) با استفاده از وام بانک کشاورزی.
- ۱۳۳۲ - چاپ «حیدر بابایه سلام» در تبریز.
- ۱۳۳۳ - چاپ «منتخب آثار شهریار» توسط نشریه مهرگان.
- ۱۳۳۴ - آغاز کتابت قرآن و انزوای تدریجی.
- ۱۳۳۵ - چاپ جلد دوم دیوان با عنوان «شهریار ۲. مثنوی‌ها، قصیده‌ها و اشعار متفرقه» در تهران.
- ۱۳۳۵ - چاپ جلد سوم دیوان با عنوان «شهریار ۳. مکتب شهریار» در تهران.
- ۱۳۳۵ - بازگشت دوباره به بانک کشاورزی.
- آبان ۱۳۳۶ - سرودن مثنوی «مولانا در خانقاه شمس» به مناسبت «روز مولانا».
- ۱۳۳۶ - چاپ جلد چهارم دیوان با عنوان «شهریار ۴. افسانه شب و سایر آثار» در تهران.
- تیر ۱۳۳۷ - دیدار با «تیما یوشیچ» در تبریز (آخرین دیدار).
- اسفند ۱۳۳۷ - نامگذاری روز «۱۶ اسفند» به نام «روز شهریار» در تاریخ آذربایجان از طرف وزارت فرهنگ وقت و تجلیل از او با حضور عده‌ای از شاعران و نویسندگان از جمله «حسین پژمان بختیاری».
- ۱۳۴۰ - ترجمه گزیده‌ای از اشعار او به زبان انگلیسی.
- ۱۳۴۳ - سفر به «خشک‌تاب» و سرودن جلد دوم «حیدر بابایه سلام».
- ۱۳۴۴ - بازنشستگی از بانک کشاورزی.
- ۱۳۴۵ - سرودن شعر «سهندیه» در جواب بولود قره چورلو «سهند» شاعر آذربایجانی.
- ۱۳۴۶ - چاپ دوم «حیدر بابا» با مقدمه استاد «دکتر منوچهر مرتضوی» در تبریز.
- تیر ۱۳۴۶ - چاپ دیوان با عنوان «کلیات دیوان شهریار مجموعه پنج جلدی» در تبریز.
- ۱۳۴۸ - اعطای درجه «استاد افتخاری» به او از طرف دانشگاه تبریز.
- خرداد ۱۳۴۹ - چاپ جلد دوم دیوان با عنوان «کلیات دیوان شهریار، جلد دوم» در تبریز.
- ۲۷ آذر ۱۳۵۰ - تجلیل از او در انجمن روابط فرهنگی ایران و ترکیه.
- ۱۳۵۰ - ترجمه شعاری از او به زبان فرانسه.
- ۱۳۵۱ - انتشار کتاب «آذری تورکجه سی» (ترکی آذری) تألیف «پروفسور محرم ارگین» در ترکیه (در این کتاب منظومه «حیدر بابایه سلام» به‌عنوان معتبرترین سند زبان ترکی آذری نقل و مورد ارزیابی قرار گرفته است).
- آبان ۱۳۵۱ - تشکیل «دومین کنگره سراسری شعر ایران» در تبریز به ریاست او.
- بهمن ۱۳۵۳ - فوت همسر، مدفون در قم.
- ۱۳۵۷ - هم‌صدایی با انقلاب اسلامی.
- ۲۹ تا ۳۱ فروردین ۱۳۶۳ - برپایی «کنگره بزرگداشت استاد سیدمحمدحسین شهریار» به مناسبت «هشتادمین سالگرد تولد او» در «تالار وحدت» دانشگاه تبریز.
- ۱۳۶۳ - چاپ مجموعه شعری با نام «نغمه‌های خون» هم‌زمان با کنگره بزرگداشت.
- خرداد ۱۳۶۶ - دیدار با «ه. ا. سایه» و «دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی» (م. سرشک) در تبریز.
- ۲۹ تیر ۱۳۶۶ - دیدار با «آیت‌الله خامنه‌ای» (رئیس‌جمهور وقت) در راس جمعی از شاعران آذربایجانی در استانداری تبریز.
- آذر ۱۳۶۶ - آغاز بیماری، بستری شدن در بیمارستان «مام خمینی» تبریز به مدت ۴ ماه.
- مرداد ۱۳۶۷ - شدت بیماری، انتقال به بیمارستان «مهر» تهران و عیادت «آیت‌الله خامنه‌ای» (رئیس‌جمهور وقت) از او در بیمارستان «مهر»؛ دیدار با «مهدی اخوان‌ثالث»، «مفتون امینی»، «فریدون مشیری» و «سیمین بهبهانی» در بیمارستان «مهر».
- ۲۷ شهریور ۱۳۶۷ - فوت، ساعت ۶/۴۵ دقیقه بامداد در بیمارستان «مهر» تهران و انتقال پیکر با هواپیما به تبریز و دفن در «مقبره الشعراء» ی تبریز با تشییع بیش از ۴۰ هزار نفر، اعلام عزای عمومی در سراسر آذربایجان.



سی ساله ماندگار

مروری بر دوران خدمت استاد
شهریار در بانک کشاورزی

۱۳۳۵ به زیور طبع آراسته شد. جلد سوم دیوان استاد با عنوان «مکتب شهریار» در بهمن ماه ۱۳۳۵ و جلد چهارم نیز با عنوان «افسانه شب و سایر اشعار» در این دوره به چاپ رسید. همچنین شاهکار ادبی استاد شهریار تحت عنوان منظومه «حیدربایچه سلام» در سال ۱۳۳۲ یعنی در طول دورانی که ایشان از کارهای دولتی معاف شده بودند چاپ و منتشر شد. از دیگر اتفاقات مهم این دوران، نامگذاری ۱۶ اسفندماه به نام «روز شهریار» در تاریخ آذربایجان از سوی وزارت فرهنگ و وقت و تجلیل از ایشان بود.



به استناد همان بیت معروف استاد با این مضمون که «شکر دارم که اگر خدمت بانکی کردم / خدمت من همه در بانک کشاورزی بود»؛ تقریباً هر آنکه استاد شهریار را می‌شناسد می‌داند که این شاعر توانمند، کارمند بانک کشاورزی بوده است، اما از اینکه روند همکاری از چه سال تا چه سالی بوده و چه جزئیاتی داشته اطلاع کمی وجود دارد. نوشتار حاضر که توسط مجید انتظاری ملکی، کارشناس ارتباطات مدیریت شعب بانک کشاورزی در استان آذربایجان شرقی گردآوری و تدوین شده به سال‌های حضور استاد شهریار در بانک کشاورزی پرداخته است.

بازنشستگی

همان‌طور که اشاره شد استاد شهریار در خردادماه سال ۱۳۴۴ به افتخار بازنشستگی از بانک کشاورزی نایل شد. بعد از بازنشستگی در منزلی که با تسهیلات بانک کشاورزی در حوالی ارگ علیشاه (تبریز) خریداری کرده بود، سکنی گزید. همکاران بانک ماهانه مستمراً استاد را به خانه‌شان برده و تحویل می‌دادند. آقای رنجدوست یکی از کارکنان بازنشسته بانک کشاورزی که از سال ۱۳۶۱ تا موقع فوت استاد مستمراً ایشان را می‌بردند در این مورد می‌گوید: یادم هست هر موقع به خانه درویشی و بسیار ساده ایشان می‌رفتم، استاد را با همان نیم پالتو و کلاه در حال قرائت قرآن و یا مطالعه و نوشتن می‌دیدم.

آخرین حضور در بانک

آخرین حضور استاد شهریار در بانک کشاورزی به ۳ سال قبل از فوت‌شان برمی‌گردد که برای شرکت در قرعه‌کشی بانک حضور یافته بودند و گویا شعر معروف بانکی را نیز همان جا سروده‌اند که: «شکر دارم که اگر خدمت بانکی کردم / خدمت من همه در بانک کشاورزی بود». با این اوصاف، بانک کشاورزی با پیشینه ۸۰ ساله خود، به قرار گرفتن نام ادیب و هنرمند جلیل‌القدری چون محمدحسین بهجت‌تبریزی (شهریار) در خانواده بزرگ خود افتخار می‌کند.

نایل شد، ادامه می‌یابد. در آن زمان نام بانک کشاورزی، بانک کشاورزی و پیشه و هنر ایران بود. در مجموع استاد ۲۹ سال خدمت بانکی داشت. اولین سمت استاد، متصدی حسابداری بود ولی بعدها پست‌های مختلفی را تجربه کرد.

رویدادهای مهم

در طول ۲ دوره‌ای که ذکرش گذشت استاد فرازونشیب‌های مختلفی را در زندگی خود تجربه کرد و پشت سر گذاشت که در ادامه به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود.

ازدواج با عزیزه عبدالباقی آموزگار دبستان در سال ۱۳۳۲ یکی از اتفاقات رخ داده در زندگی استاد در این دوره بود. تولد فرزندان استاد یعنی شهرزاد، مریم و هادی در سال‌های ۱۳۳۳، ۱۳۳۶ و ۱۳۳۸ به وقوع پیوست.

چاپ چهار جلد دیوان استاد، از دیگر اتفاقات مهمی است که در طول دوران خدمت ایشان در بانک کشاورزی روی داد. جلد اول این دیوان با عنوان «شهریار ۱» شامل غزلیات، رباعیات و قطعات با مقدمه علی زهری چاپ سند و جلد دوم دیوانش با نام «شهریار ۲» که حاوی مثنویات، قصاید و اشعار مترفقه است در سال

ورود به بانک

شاید تاکنون خیلی‌ها از شغل و منبع امرار معاش و گذران زندگی استاد شهریار چیزهایی شنیده باشند. باید بگوییم استاد پس از فوت پدرشان مرحوم حاج میرآقا خشکنایی- به استخدام بانک کشاورزی درآمدند. حاج اسماعیل امیرخیزی کسی بود که در استخدام استاد در بانک کشاورزی آن زمان بانک صنعتی و فلاحی نام داشت- نقش به‌سزایی داشت. به هر حال استاد شهریار در اوایل خردادماه ۱۳۱۵ درست ۳ سال پس از تأسیس بانک کشاورزی وقت به استخدام این بانک درآمد.

ادامه فعالیت

استاد فعالیت‌های بانکی خود را در تهران آغاز کرد و سپس به تبریز منتقل شد. فعالیت استاد شهریار در بانک کشاورزی به ۲ دوره تقسیم می‌شود. دوره اول از سال ۱۳۱۵ شروع شده و تا سال ۱۳۲۸ ادامه پیدا می‌کند. این دوره، یک دوره ۱۳ ساله است که در آن مقطع استاد به دلیل بعضی مشکلات زندگی و فشارهای روحی توان ادامه کار را از دست می‌دهد، بنابراین به تصویب نخست وزیر وقت در سال ۱۳۲۸ از خدمات دولتی معاف می‌شود. دوره دوم فعالیت استاد شهریار در بانک کشاورزی از سال ۱۳۳۵ آغاز و تا دهم خردادماه ۱۳۴۴ شمسی که استاد به افتخار بازنشستگی



پدرم همواره ملهم از قرآن و دیوان حافظ بود

گفت‌وگو با
هادی بهجت تبریزی،
فرزند سوم شهریار؛

هادی که به دنیا آمد، استاد ۵۳ ساله بود. شاعری با شهرت جهانی که گرد پیروی کم‌کم بر سر و صورتش نقش می‌بست. از این‌رو قریب ۳۰ سالی که هادی بهجت تبریزی از نعمت پدر برخوردار بود، سال‌های کمال شهریار در شعر و عرفان بوده است. به همین رو و به مناسبت بیست و پنجمین سال درگذشت استاد محمدحسین بهجت تبریزی متخلص به شهریار به سراغ تنها پسر او رفتیم و با او به گفت‌وگو نشستیم. گفت‌وگویی که طی آن، نگارنده سعی کرده از حواشی بیشتر و البته بیشتر گفته شده، دوری گزیند.

فارغ از احترامی که شهریار برای قرآن کریم و دیوان حافظ قائل بود، آیا می‌توانید تاثیر کتاب آسمانی و اثر ماندگار خواجه شیراز را بر شهریار و آثارش تبیین کنید؟
با توجه به صحبت‌هایی که خود شهریار داشته‌اند و الان هم به‌صورت فایل‌های صوتی موجود است و شاید همگان شنیده باشند، اولین کتاب‌هایی که استاد با آنها آشنا شدند قرآن و دیوان حافظ بود که آنها را برای اولین بار به‌صورت مندرس در منزل عمه‌شان دیده بودند. خودشان همواره نقل می‌کردند که آن دو اثر برگزیده مرا با کتاب آشنا و به سمت مطالعه سوق داد و چون قرآن و دیوان حافظ که یکی الهی و دیگری عرفانی و حاوی کلمات موزون و الهی بود، روحم را با شعر و موسیقی آشنا کرد و هر چیز که بعدها می‌خواندم و می‌شنیدم برایم سخیف می‌آمد. از این‌رو می‌توان گفت که شهریار همواره در آثارش از این دو مجموعه ملهم بوده است.

شهریار همواره شاهکارهای ادب فارسی را مطالعه می‌کرده و ارادت ویژه‌ای به آنها داشته است. شما در دوره‌ای متولد شدید که دوران پختگی استاد بود، توجه ویژه استاد به شاهکارهای ادبی ایرانی را ناشی از چه می‌دانید؟

شهریار در دوران جوانی در تهران با بزرگان ادب فارسی امثال بهار، پروین، عارف و دیگران آشنا می‌شوند و توصیه‌ای که همیشه به جوانان و شعرای جوان داشتند این بود که شاهکارها را بخوانند چون از نظر ایشان ذوق و استعداد به‌وسیله شاهکارها تقویت می‌شود می‌کند و اشعار و نوشته‌های ضعیف آدمی را ضعیف نگه می‌دارد و نمی‌تواند انسان را پرواز دهد.

بر این اساس و به طریق اولی می‌شود به هر خواننده‌ای گفت که ابتدا شاهکارها را بخوانند چون مطالعه کتب معمولی اشتباه است. به‌نظر استاد ارج دادن مطالعه کتاب شعر یک شاعر تازه کار مثلاً گلستان سعدی به‌نوعی وقت تلف کردن و عقب راندن واقعیت بوده و هست. مطالعه شاهکارهای ایران و جهان دین هر خواننده‌ای است که باید به نویسنده آن بپردازد.

در نتیجه می‌توان گفت که مطالعه جایگاه ویژه‌ای در زندگی شهریار داشته است. آیا توانمندی استاد در شعر





فارسی که سبب شده حتی او حافظ معاصر بنامند، ناشی از همین مطالعه‌ها بوده یا قریحه‌ای ذاتی؟

شاعر محصول مطالعه نیست. شهریار و امثال شهریار شاخک‌هایشان قوی است. الهامات‌شان را از درون و نیز تاثیرات محیط اطراف‌شان می‌گیرند. آنها آفریننده‌اند تا کسب‌کننده و خود منشا اثرند. شهریار و سایر شعرای نامی نمی‌توانند تنها متکی به مطالعه باشند، چون مطالعه و تحقیق بیشتر در رابطه با یک محقق و پژوهشگر معنا پیدا می‌کند تا یک شاعر؛ گفتیم که شاعر بیشتر الهامات درونی دارد. اما در پاسخ به اینکه شهریار چقدر مطالعه داشتند و به مطالعه در زندگی چقدر اهمیت می‌دادند می‌توان به یقین گفت که ایشان مطالعات‌شان بیشتر در دوران جوانی بود و همان اندازه مطالعه را برای خود کافی می‌دانستند ولی قرآن، دیوان حافظ، کتب احادیث و... کتاب‌خایی بودند که تا آخر عمرشان همیشه دم دست و در کنارشان بود و همواره به آنها رجوع می‌کردند.

به دیوان حافظ اشاره کردید. با توجه به اینکه همگان از ارادت ویژه استاد به حافظ مطلع هستند، آیا می‌توانید تصویری از نگاه خود شهریار به حافظ بیان کنید؟

شهریار همیشه خود را در مقابل حافظ یک کودک دبستانی می‌دانست و این را همواره بیان می‌کرد. بنابراین شعر او را نیز مخلوطی از دین، عرفان، انسان‌شناسی و... تلقی می‌کرد و آنها را ترکیبی از همه موضوعات می‌دانست و به این دلیل از نظر شهریار هر چیزی که جامع باشد از تک‌بعدی بودن قوی‌تر است.

به واسطه همین ارادت خاص به حافظ، شهریار در دوره‌ای قصد داشت به شیراز سفر کرده تا در جوار آرامگاه حافظ زندگی کند. اتفاقی که هرگز عملی نشد؟

آری؛ در دوره‌ای استاد قصد عزیمت به شیراز را داشت، اما منصرف شد، زیرا تبریز را خانه خود برای ماندن می‌پنداشت. اما همیشه از سفر به شیراز استقبال می‌کرد. چنانکه سفر به شیراز و زیارت آرامگاه حافظ در سال ۱۳۴۶ از خاطره‌انگیزترین مسافرت‌هایشان بود طوری که بعدها در یکی از شعرهایشان زبان به گلایه گشودند که چرا به شیراز دعوت نمی‌شوند: «گویی که دگر باره نخوانند به شیراز مرا...».

حال که صحبت به سفر رسید، یک سوال حاشیه‌ای‌تر هم پرسیم، استاد شهریار با اینکه بارها از سوی مقامات فرهنگی ترکیه و آذربایجان برای سفر به آن کشورها دعوت شد، اما هرگز به این مسافرت‌ها نرفت؟

ایشان کم مسافرت بودند. شاید در سال یک بار از منزل بیرون می‌آمدند که آن هم بیشتر در سیزده‌بدر بود. ولی در طول حیات‌شان به بعضی شهرها مسافرت داشتند از جمله به شیراز، توس، ارومیه و چند شهر دیگر. از خارج کشور هم - از جمله ترکیه و آذربایجان و... که دعوت‌نامه می‌فرستادند، نمی‌کردند. بعد از مرگ مادرمان هم که غم بر ایشان مستولی شده بود، خیلی کم حتی در خود تبریز به جایی می‌رفتند.

با اینکه شهریار با فلسفه و کتب فلسفی میانه خوبی نداشته و از فلسفه گریزان بودند، ولی در اشعار و نوشته‌هایش به صورت یک فیلسوف نمایان می‌شوند. این تضاد را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

شهریار به‌ویژه در مباحث جبر و اختیار خیلی کار کرده بودند، ولی روی هم رفته به صورت محدود و مشروط از فلسفه استفاده می‌کردند. فلسفه در برخی ابعاد از عرفانی که در وجود شهریار بود جدا شده و فاصله می‌گیرد. دنیای عرفان به این صورت است و عرفان و عارف نمی‌تواند ذهن فلسفی را قبول کند و آن را یک کلاف سردرگم می‌داند که راهگشا نیست. مولانا هم به این وضعیت معتقد بوده است.

...شعر شهریار را با وجود سرشار بودن از تکنیک‌ها و توانمندی‌های ادبی، عامه مردم می‌فهمند و با آن ارتباط برقرار می‌کنند. از نظر شما شعر شهریار چه ویژگی دارد که چنین جایگاهی یافته است؟

شهریار اعتقاد داشت که باید با مردم آمیخت. با مردم رفت‌وآمد و گفت‌وگو داشت. چنانکه نیما در نامه به فرزندش می‌گوید؛ باید سنگ شد تا از سنگ صحبت کرد. شعرای بزرگ با اشیا و خاطرات خود یکی می‌شوند. بنابراین سخنی که از دل برآید لاجرم بر دل نشیند. به این دلیل که شهریار از دل سخن می‌گفت، مردم با او انس دارند. از سوی دیگر شهریار مفاهیم ثقیل و سنگین شعری را عامیانه کرده بود و از این بابت هم زیبایی شعر را به تصویر می‌کشید و هم همدرد خواننده خود بود.

آیا شهریار به خوبی در جامعه شناخته شده است؟

تنها شناخته شدن مهم نیست، مهم چگونه شناخته شدن است، کسی که شعرهای شهریار را می‌خواند باید شعرهای او را درک کند و اگر کسی شناخت عمیقی پیدا کند به دنبال دیگر آثار شاعر خواهد رفت.

شعرهایی از استاد وجود دارد که چاپ نشده باشد؟

بله وجود دارد، تعدادی از اشعار استاد به گفته خودش دزدیده شده است. برخی دیگر را خود او نیز نگه نداشته که بیشتر شعرهای مربوط به جشن‌ها و دیگر مسائل بوده و هیچ اثری از آنها نمانده است. برخی دیگر از شعرها نیز در مجلات چاپ شده که در حال جمع‌آوری آن هستیم؛ البته غزل‌هایی که با جدیت نوشته در دسترس است.

به عنوان پرسش پایانی، چه بعد یا ویژگی مهمی در استاد شهریار می‌بینید که کمتر به آن پرداخته شده و لازم می‌دانید بیشتر مورد بررسی قرار گیرد؟

سوال مشکلی هست. اما همان‌طور که برخی از دوستان اشاره کردند، هنوز چندان که باید به فهم دقیق اشعار پرداخته نشده؛ دوستان اشارات جالبی در مورد مسائل معنوی کردند. اما همچنان جا برای بررسی بیشتر وجود دارد و لازم است که تحقیقات دقیق‌تری توسط اهل فن و ادبیات انجام شود. البته نمی‌توان مطلق اظهار نظر کرد و اینها مستلزم بررسی بیشتر است.



مروری بر روزهای کار محمدحسین بهجت تبریزی

گزاره‌های یک خطی از پرونده پرسنلی شهریار در بانک کشاورزی

تورق پرونده پرسنلی استاد شهریار خالی از لطف نبود که با محبت همکاران بخش بایگانی ساختمان مرکزی بانک میسر شد. پرونده‌ای که تورق آن روزهای رفته میان بانک و شهریار را به تصویر می‌کشد و بیان تمام آنها خارج از حوصله مقال حاضر است. از این‌رو در گزاره‌هایی یک خطی بخش‌هایی از پرونده پرسنلی محمدحسین بهجت تبریزی، کارمند بانک کشاورزی را در ادامه می‌آوریم.

- آقای سیدمحمدحسین بهجت تبریزی ملقب به استاد حسین شهریار در اول فروردین‌ماه ۱۲۸۳ هجری شمسی در تبریز دیده به جهان گشود.

- استاد شهریار به موجب حکم شماره ۱۵۴۸ مورخ ششم خردادماه ۱۳۱۵ با داشتن تحصیلات متوسطه و چند کلاس از مدرسه عالی و اطلاعات دفترداری دوپل و منشیگری و محاسب و فن انشاء و آشنا به زبان فرانسه و عربی از اول خرداد ۱۳۱۵ با حقوق ماهیانه ۶۵۰ریال به عضویت بانک فلاحتی و صنعتی ایران درآمد و در شعبه محاسبات تهران مشغول کار شد.

- استاد از تاریخ ۱۲ فروردین ۱۳۱۹ به سمت حسابدار اداره سابق بانک ایران در بانک کشاورزی و پیشه و هنر ایران منصوب شد.

- شهریار به موجب حکم شماره ۱۷۰۷،۷۳۷ مورخ ۲۱ خرداد ۱۳۲۰ به لحاظ علاقه و جدیت در انجام وظایف محوله در سال ۱۳۱۹ مبلغ هزار و ۵۰۰ ریال به‌عنوان پاداش دریافت کرد.

- به موجب حکم شماره ۱۸۱۷ مورخ ۱۹ شهریور ۱۳۲۰ حق امضای درجه ۲ به استاد اعطاء شد.

- استاد به موجب حکم شماره ۵۷۶۹ مورخ ۲۱ اسفند ۱۳۳۲ با سمت کارمند کتابخانه به قسمت بررسی و آمار بانک کشاورزی و پیشه و هنر ایران منتقل شد.

- شهریار به موجب حکم شماره ۳۱۴۹ مورخ ۱۶ تیر ۱۳۳۲ به شعبه تبریز منتقل شد.

- استاد در تاریخ ۲۱ مرداد ۱۳۳۲ با بانو عزیزه عبدالخالقی که شاغل اداره فرهنگ (آموزش و پرورش) بودند ازدواج کرد که حاصل این ازدواج سه فرزند به نام‌های شهرزاد، مریم و هادی است.

- شهریار به موجب حکم شماره ۲۶۵۱ مورخ ۸ خرداد ۱۳۴۴ بانک اعتبارات کشاورزی و عمران روستایی ایران با ۲۹سال و ۹روز سابقه خدمت و از تاریخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۴۴ در سن ۶۱ سالگی به افتخار بازنشستگی نایل شد.

- استاد شهریار در تاریخ ۲۷ شهریور ۱۳۶۷ و در سن ۸۴سالگی در تهران جان به جان‌آفرین تسلیم کرد.

نامه تقاضای محاسبات کل بانک برای استخدام شهریار در سال ۱۳۱۵

«استخدام مشارالیه برای محاسبات لازم است»

پس از اینکه استاد شهریار یک ماه را در بانک فلاحتی و صنعتی ایران به‌صورت آزمایشی کار کرد، محاسبات کل بانک، یادداشتی را مبنی بر الزام این اداره برای استخدام شهریار به هیئت‌مدیره بانک تقدیم کرد. رونوشت این نامه در ادامه آمده است:

«یادداشت جهت ملاحظه هیئت‌محرّم مدیره

چنانچه مستحضرید راجع به استخدام آقای شهریار مقرر گردید چند روزی برای آزمایش در مقابل روزی ۲۰ریال حق‌الزحمه کار بکند تا چنانچه طرز کار مشارالیه مورد رضایت باشد حکم استخدامش صادر شود. مشارالیه ۸ روز در اسفندماه گذشته و ۱۸روز در فروردین‌ماه جاری خدمت می‌کند، در نظر است در سال ۱۳۱۵ جاری در قسمت دفترداری که به تصدی امیرفیض خواهد بود، مشغول شود.

مشارالیه عضو خوش خطی است و برای تحریر دفتر روزنامه وجودش نافع خواهد بود ولی در اصول نگارش به رعایت حفظ نظافت قدری کند است از این لحاظ فعلاً نگاهداری دفتر روزنامه و استنساخ برخی صورت‌ها که احياناً مورد احتیاج می‌شود به مشارالیه واگذار شده ولی بعد از مدتی دیگر نگاهداری چند دفتر دیگر به ایشان واگذار خواهد شد.

استخدام مشارالیه برای محاسبات لازم است. است دستور فرمایید حکم مشارالیه را با ماهی ۶۵۰ریال حقوق صادر نمایند.»



زندگی محمدحسین بهجت تبریزی به قلم لطف‌الله زاهدی | از عاشق مغموم تا شهریار شعر ایران

صبا، نای شبان و اشگ مریم، دو مرغ بهشتی، ملال محبت، نسخه جادو، شاعر افسانه و خیلی آثار دیگر مشاهده کرد. برای آنکه سینمای عشقی شهریار را تماشا کنید، کافی است که فیلم‌های عشقی او را که از دل پاک او تراوش کرده در صفحات دیوان بیابید و جلوی نور دقیق چشم و روشنی دل بگذارید؛ هرچه ملاحظه کردید همان است که شهریار می‌خواسته است. زبان شعر شهریار خیلی ساده است. محرومیت و ناکامی‌های شهریار در غزل‌های گوهر فروش، ناکامی‌ها، جرس کاروان، ناله روح، مثنوی شعر، حکمت، زفاف شاعر و سرنوشت عشق به زبان شهریار بیان شده است و محتاج به بیان من نیست. خیلی از خاطرات تلخ و شیرین شهریار از کودکی تا امروز در هذیان دل، حیدر بابا، مومیایی و افسانه شب، به نظر می‌رسد و با مطالعه آنها خاطرات مزبور مشاهده می‌شود.

اشعاری که الهام می‌شود

شعر خواندن شهریار طرز مخصوصی دارد. در موقع خواندن اشعار قافیه و ژست و آهنگ صدا همراه موضوعات تغییر می‌کند و در مواقع حساس شعری بغض گلوی او را گرفته و چشمانش پر از اشک می‌شود و شنونده را کاملاً منقلب می‌کند. شهریار در موقعی که شعر می‌گوید به قدری در تخیل و اندیشه آن حالت فرو می‌رود که از موقعیت و جا و حال خود بی‌خبر می‌شود. شرح زیر نمونه یکی از آن حالات است که نگارنده مشاهده کرده است.

هنگامی که شهریار با هیچکس معاشرت نمی‌کرد و در راه روی آشنا و بیگانه بسته و در اطاقش تنها به تخیلات شاعرانه خود سرگرم بود، روزی سر زده بر او وارد شدم، دیدم چشم‌ها را بسته و دست‌ها را روی سر گذارده و با حالتی آشفته مرتباً به حضرت علی (ع) متوسل می‌شود. او را تکانی دادم و پرسیدم این چه حال است که داری؟ شهریار نفسی عمیق کشیده، با اظهار قدردانی گفت مرا از غرق شدن و خفگی نجات دادی. گفتم مگر دیوانه شده‌ای؟ انسان که توی اتاق خشک و بی‌آب، غرق و خفه نمی‌شود. شهریار کاغذی را از جلوی خود برداشته به دست من داد. دیدم اشعاری سروده است که جزو افسانه شب به نام سمفونی دریاست.

شهریار بجز الهام، شعر نمی‌گوید. اغلب اتفاق می‌افتد که مدت‌ها می‌گذرد و هر چه سعی می‌کند حتی یک بیت شعر هم نمی‌تواند بگوید. ولی اتفاق افتاده که در یک شب که موهبت الهی به او روی آورده، اثر زیبا و مفصلی ساخته است. همین شاهکار تخت‌جمشید که یکی از بزرگترین آثار شهریار است و با اینکه در حدود ۴۰۰ بیت شعر است در دو سه جلسه سروده و پرداخته شده است.

شهریار توکلی غیرقابل وصف دارد و این حالت را من در او از بدو آشنایی دیده‌ام. در آن موقع که به‌علت بحران‌های عشق از درس و مدرسه (کلاس آخر طب) هم صرف نظر کرده و خرج تحصیلی او به‌علت نازضایتی، از طرف پدرش قطع شده بود، گاه می‌شد که شهریار خیلی سخت در مضیقه قرار می‌گرفت. به من می‌گفت که امروز باید خرج ما برسد و راهی را قبلاً تعیین می‌کرد. در آن راه که می‌رفتیم، به انتهای آن نرسیده وجه خرج چند روز شاعر با مراجعه یک یا دو ارباب رجوع می‌رسید. با آنکه سالهاست از آن ایام می‌گذرد، هنوز من در حیرت

«... اگر زاهدی نبود، اکثر شعرهای من از بین می‌رفت ...». این را شهریار درباره لطف‌الله زاهدی صمیمی‌ترین دوستش می‌گوید. تنها شخصی که هنوز هم به اذعان بسیاری از نزدیکان شهریار، می‌توان عنوان شهریار شناس را بر او نهاد. لطف‌الله زاهدی در سال ۱۳۳۷ کتابی را تحت عنوان بیوگرافی استاد شهریار به چاپ رساند. این کتاب را می‌توان کامل‌ترین مجموعه درباره شهریار و آثارش دانست. بخش‌هایی از این کتاب به اختصار در ادامه می‌آید.

اصولاً شرح حال و خاطرات زندگی شهریار در خلال اشعارش خوانده می‌شود و هر نوع تفسیر و تعبیری که در آن اشعار بشود به افسانه زندگی او نزدیک است، در حقیقت حیفاست که آن خاطرات از پرده رویا و افسانه خارج شود. گو اینکه اگر شأن نزول و علت پیدایش هر یک از اشعار شهریار نوشته شود در نظر خیلی از مردم ارزش هر قطعه شاید ده‌برابر بالا برود، ولی با وجود این دلالت شعر را نباید محدود کرد.

عشق مجاز

شهریار یک عشق اولی آتشین دارد که خود آن را عشق مجاز نامیده و در این کوره است که شهریار گداخته و تصویه می‌شود. غالب غزل‌های سوزناک او، که به ذائقه مغموم خوشایند است، یادگار این دوره است. این عشق مجاز است که در قصیده (زفاف شاعر) که شب عروسی معشوقه هم هست، با یک قوس صعودی اوج گرفته، به عشق عرفانی و الهی تبدیل می‌شود. ولی به قول خودش مدتی این عشق مجاز به حال سکرته بوده و حسن طبیعت هم مدت‌ها به همان صورت اولی برای او تجلی کرده و شهریار هم با زبان اولی با او صحبت کرده است.

عشق به طبیعت

بعد از عشق اولی، شهریار با همان دل سوخته و دم‌آتشین به تمام مظاهر طبیعت عشق می‌ورزیده و می‌توان گفت که در این مراحل مثل مولانا که شمس تبریزی و صلاح‌الدین و حسام‌الدین را مظهر حسن ازل قرار داده، با دوستان باذوق و هنرمند خود نرد عشق می‌بازد. بیشتر همین دوستان هستند که مخاطب شعر و انگیزه احساسات او واقع می‌شوند. از دوستان شهریار می‌توان مرحوم سید ابوالقاسم شهیار، مرحوم صبا، نیما، فیروز کوهی، تفضلی، سایه نگارنده و چند نفر دیگر را اسم برد. شرح عشق طولانی و آتشین شهریار در غزل‌های ماه سفر کرده، توشه سفر، پروانه در آتش، غوغای غروب و بوی پیراهن، مشروح است و زمان سختی آن عشق در قصیده پرتو پاینده بیان شده است. غزل‌های یار قدیم، خمار شباب، ناله ناکامی، شاهد پنداری، شکرین پسته خاموش، توبمان و دگران و ناله نومیدی و غروب نیشابور، حالات شاعر را در جریان مختلف آن عشق حکایت می‌کند و غزل‌ها یا اشعار دیگر شهریار در دیوان خود از خاطرات آن عشق دارد از قبیل: حالا چرا، دستم به دامانت و ...

عشق‌های عارفانه

عشق‌های عارفانه شهریار را می‌توان در خلال غزل‌های انتظار، جمع و تفریق، وحشی شکار، یوسف گمگشته، مسافرهمدان، حراج عشق، ساز



شهرت شهریار

شهرت شهریار تقریباً بی‌سابقه است، تمام کشورهای فارسی‌زبان و ترک‌زبان، بلکه هر جا که ترجمه یک قطعه او رفته باشد، هنر او را می‌ستایند. منظومه (حیدر بابا) نه تنها تا کورده‌های آذربایجان، بلکه به ترکیه و قفقاز هم رفته و در ترکیه و جمهوری آذربایجان چندبار چاپ شده است، بدون استثنا ممکن نیست ترک‌زبانی منظومه حیدر بابا را بشنود و منقلب نشود.

احوال مرموز

شهریار غیر از این شرح حال ظاهری که نوشته شد؛ شرح حال مرموز و اسرارآمیزی هم دارد که نویسنده بیوگرافی را در امر مشکلی قرار می‌دهد. نگارنده در این مورد ناچار به‌طور خلاصه و سربسته نکاتی از آن احوال را شرح دهم.

شهریار در سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۰۹ در مجالس احضار ارواح که توسط مرحوم دکتر ثقفی تشکیل می‌شد؛ شرکت می‌کرد. شهریار در آن مجالس کشفیات زیادی کرده است و آن کشفیات او را به سیر و سلوکاتی می‌کشاند. در سال ۱۳۱۰ به خراسان می‌رود و تا سال ۱۳۱۴ در آن صفحات بوده و دنباله این افکار را داشته است؛ سال ۱۳۱۴ که به تهران مراجعت می‌کند، تا سال ۱۳۱۹ این افکار و اعمال را به‌شدت بیشتری تعقیب می‌کند؛ تا اینکه در سال ۱۳۱۹ داخل جرگه فقر و درویشی می‌شود و سیر و سلوک این مرحله را به‌سرعت طی می‌کند و در این طریق به‌قدری پیش می‌رود که بر حسب دستور، پیر مرشد قرار می‌شود که خرجه بگیرد و جانشین پیر شود. تکلیف این عمل شهریار را مدتی در فکر و اندیشه عمیق قرار می‌دهد و چند ماه در حال تردید و حیرت سیر می‌کند تا اینکه متوجه می‌شود پیر شدن و احتمالاً زیر و بال جمع کثیری را به‌گردن گرفتن برای شهریار که منظورش معرفت الهی و کشف حقایق است عملی دشوار و خارج از درخواست و دلخواه اوست. اینجاست که شهریار با توسل به ذات احدیت و راز و نیازهای شبانه و به کشفیاتی علوی و معنوی می‌رسد و به‌طوری که خودش می‌گوید پیشامدی الهی او را با روح یکی از اولیاء مرتبط می‌کند و آن مقام مقدس تمام مشکلاتی را که شهریار در راه حقیقت و عرفان داشته حل می‌کند و موارد مبهم و مجهول برای او کشف می‌شود.

باری شهریار پس از درک این فیض عظیم به کلی تغییر حالت می‌دهد. دیگر از آن موقع به بعد، پی بردن به افکار و حالات شهریار برای خویشان و دوستان و آشنایانش حتی من مشکل شده بود؛ حرف‌هایی می‌زد که درک آنها به‌طور عادی مقدور نبود. اعمال و رفتار شهریار هم به موازات گفتارش غیر قابل درک و عجیب شده بود.

سال‌های آخر

شهریار در سال‌های اخیر اقامت در تهران خیلی میل داشت که به شیراز برود و در جوار آرامگاه استاد حافظ باشد و این خواست خود را در اشعار (ای شیراز و در بارگاه سعدی) منعکس کرده است. ولی بعدها از این فکر منصرف شد و چون از اقامت در تهران هم خسته شده بود، مردد بود کجا برود؛ تا اینکه یک روز به من گفت که: «ممکن است سفری از خالق به خلق داشته باشم» و این هم از حرف‌هایی بود که از او شنیدم و علقم قد نمی‌داد. تا اینکه بی‌خبر از همه کس، حتی از خانواده‌اش از تهران حرکت کرد و خبر او را از تبریز گرفتم.

آن پیشامدها هستم. قابل توجه آن بود که ارباب رجوع‌ها برای کارهای مختلف به شهریار مراجعه می‌کردند که گاهی به هنر و حرفه او هیچ ارتباطی نداشت. شخصی مراجعه می‌کرد و برای سنگ قبر پدرش شعر می‌خواست یا دیگری مراجعه می‌کرد و برای امر طبی و عیادت مریض از شهریار استمداد می‌جست، از اینها مهم‌تر مراجعه اشخاص برای گرفتن دعا بود.

میهن پرستی

علاقه به آب و خاک و وطن را شهریار در غزل عید خون و قصاید مهمان شهریور، آذربایجان، شیون شهریور و بالاخره مثنوی تخت‌جمشید به زبان شعر بیان کرده است. البته با مطالعه این آثار به میزان وطن پرستی و ایمان عمیقی که شهریار به آب و خاک ایران و آرزوی ترقی و تعالی آن دارد، پی برده می‌شود.

تلخ‌ترین خاطره

تلخ‌ترین خاطره‌ای که از شهریار دارم، مرگ مادرش است که در روز ۳۱ تیرماه ۱۳۳۱ اتفاق افتاد. همان روز در اداره به اینجانب مراجعه کرد و با تأثر فوق‌العاده خبر شوم را اطلاع داد. به اتفاق به بیمارستان هزار تختخوابی مراجعه کرده و نعش مادرش را تحویل گرفته به قم برده و به خاک سپردیم. حالتی که از آن مرگ به شهریار دست داد در منظومه‌ای مادرم نشان داده می‌شود.

شیرین‌ترین خاطره

شیرین‌ترین خاطره برای شهریار این روزها دست می‌دهد و آن وقتی است که با دختر ۳ساله‌اش شهرزاد مشغول و سرگرم است. شهریار در مقابل بچه کوچک به‌ویژه که زیبا و خوش‌بین باشد، بی‌اندازه حساس است؛ خوشبختانه شهرزادش این روزها همان حالت را دارد و برای شهریار ۵۱ساله نعمت غیرمترقبه‌ای است، موقعی که شهرزاد با لهجه آذربایجانی شعر و تصنیف فارسی می‌خواند، شهریار نمی‌تواند کثرت خوشحالی و شادی خود را مخفی بدارد.

از بهجت تا شهریار

شهریار نامش سیدمحمدحسین بهجت‌تبریزی است. در اوایل شاعری بهجت تخلص می‌کرد و بعداً دوباره با فال حافظ تخلص خواست که بیت «که چرخ سکه دولت به نام شهریاران زد / روم به شهر خود و شهریار خود باشم» شاهد از دیوان حافظ آمد و خواجه تخلص او را شهریار تعیین کرد.

خدمت در بانک کشاورزی

شهریار تحصیلات خود را در مدرسه متحده و فیوضات و متوسطه تبریز و دارالفنون تهران خوانده و تا کلاس آخر مدرسه طب تحصیل کرده است و در چند مریض‌خانه هم مدارج اکسترنی و انترنی را گذرانده است ولی در سال آخر به علل عشقی و ناراحتی خیال و پیشامدهای دیگر از ادامه تحصیل محروم شده است و با وجود مجاهدتهایی که بعداً توسط دوستانش به‌منظور تعقیب و تکمیل این یک سال تحصیل شد، معهدنا شهریار رغبتی نشان نداد و ناچار شد که وارد خدمت دولتی بشود؛ چند سالی در اداره ثبت اسناد نیشابور و مشهد خدمت کرد و در سال ۱۳۱۵ به بانک کشاورزی تهران داخل شد.

شهریار به روایت شهرزاد

گوشه‌های کمتر شنیده شده زندگی
محمدحسین بهجت تبریزی به روایت دخترش



«... یک شب یادم هست که از یکی از انجمن‌های ادبی برگشته بودیم. من در حالی که دودستی پایین کتتش را چسبیده بودم، با لحنی کودکانه از او پرسیدم: بابا چرا مردم تو را این همه دوست دارند؟ لبخندی زد، لحظه‌ای چند در چشمانم نگریست، آن حالت نگاه او را تا زنده‌ام، هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم. بعد مرا بغل کرد، صورتم را بوسید و مدتی درباره شعر و شاعری با جملات

ساده، در حالی که سعی می‌کرد برای من قابل فهم باشد، توضیح داد. از همان موقع شخصیت او در چشمانم رنگ گرفت و با همان سن و سال احساس کردم با اشخاص عادی فرق دارد...»

این روایت سال‌های کودکی شهرزاد بهجت تبریزی، دختر بزرگ استاد شهریار از پدرش است. گزیده‌ای از روایت شهرزاد از زندگی پدرش به نقل از کتاب «از بهار تا شهریار» تألیف حسنعلی محمدی در ادامه می‌آید، بخوانید:

پدرم، سیدمحمدحسین بهجت تبریزی متخلص به شهریار در تبریز متولد شده است. پدرش از وکلای درجه یک تبریز و مردی نسبتاً متمول بوده که گرسنگان بی‌شماری از خون کرم او سیر می‌شده‌اند و فکر می‌کنم، همین بلندی طبع و بخشندگی پدرم صفاتی بود که از پدرش به ارث برده بود. پدرم ایام کودکی را در قراء خشکناپ و قیش قورشان گذرانیده و هیچ‌وقت خاطرات خوشی را که در دهکده‌های مزبور داشته، فراموش نکرد.

پدر درباره خاطرات ایام کودکی‌اش می‌گوید: روزی با بچه‌های محل مشغول بازی بودم، بعد از مراجعت به خانه به درخت بزرگی که وسط حیاط خانه بود، خیره شده و شروع به خواندن شعر کردم. سخنان موزونی که نمی‌دانستم چگونه به مغز و زبان من می‌آمدند، ناگهان! پدرم مرا صدا کرد. به صدای بلند پدرم برگشتم. با حالتی تعجب‌آمیز پرسید: این اشعار را کجا یاد گرفتی؟ گفتم کسی یادم نداده، خودم می‌گویم. اول باور نکرد؛ ولی بعد از اینکه مطمئن شد، در حالی که صدایش از شوق می‌لرزید، به صدای بلند مادرم را صدا کرده و گفت: ببین چه پسری داریم!

یک‌بار دیگر در ۷سالگی شعر گفته است و آن هنگامی بوده که مانند پیش‌تر بچه‌ها از حرف مادر خود سرپیچی کرده و به حرف او گوش نداده بود؛ ولی بعداً پیش خود احساس گناه کرده و گفته است: «من گناه کار شدم وای به من / مردم‌آزار شدم وای به من»

در کودکی از محضر پدر دانشمند خود استفاده کرد و تحصیلات مقدماتی را با قرائت «گلستان» پیش او فراگرفت و در همان اوان با دیوان خواجه الفتنی سخت یافت. بعد از اینکه تحصیلات متوسطه را در مدرسه فیوضات و متحده به پایان رسانید، در سال ۱۳۰۳ وارد مدرسه طب شد و مدت ۵سال در این دانشکده به تحصیل مشغول بود؛ ولی عشق و روحیه مخصوصش که اصلاً با پزشکی، به‌ویژه با جراحی سازگار نبود، او را از تحصیل پزشکی باز می‌دارد؛ چنان‌که خودش می‌گوید: «بعد از هر عمل جراحی که انجام می‌دادم، احساس ضعف می‌کردم و حالم به‌هم می‌خورد.»

بعد از ترک تحصیل به خراسان رفته و به دیدار کمال‌الملک - نقاش معروف - نائل آمد، و شعری نیز با عنوان «زیارت کمال‌الملک» به همین مناسبت دارد. تا سال ۱۳۱۴ در خراسان بود و بعد از بازگشت از خراسان به کمک دوستانش وارد خدمت بانک کشاورزی شد. سال ۱۳۱۶ حادثه بسیار ناگواری در زندگی‌اش روی داده و آن مرگ پدرش بود که خاطره مرگ او را هرگز فراموش نکرد. هم‌زمان با مرگ پدر، مادرش به تهران رفت و پرستاری پسرش را به عهده گرفت و بابا در کنار مادرش، خاطره مرگ پدر را کم‌کم فراموش کرد؛ ولی چون سرنوشت اساساً بازی‌های عجیبی دارد و به قول بابا «علی‌الاصول نوابغ همیشه ناکامند»، مدت‌ها بعد برادرش را نیز از دست داده و سرپرستی چهار فرزند او را به عهده گرفته است که کوچک‌ترین آنها چند ماه پیش‌تر نداشتند و مانند یک پدر دلسوز از آنها مواظبت کرده است. آنها نیز محبت‌های عمو را هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنند و پدرم در اصل فرقی بین ما و آنها قائل نبود.

بعد از بزرگ شدن بچه‌های عمویم و موقعی که به اصطلاح دست هر کدام به کاری بند شده و بعد از این که پدرم، مادرش را از دست داد، تنها خیاطی‌ای که در تهران داشت، با وسایلیش به بچه‌های برادرش بخشید و تنها با یک جامه‌دان لباس‌هایش به تبریز آمد و با مادرم که نوه عمه‌اش محسوب می‌شد، ازدواج کرد. علت ازدواج نکردنش تا سن ۴۸ سالگی، مسئولیتی بود که در مقابل بچه‌های برادرش داشت؛ چنان‌که می‌گوید: «یار و همسر نگرفتم که گرو بود سرم.»

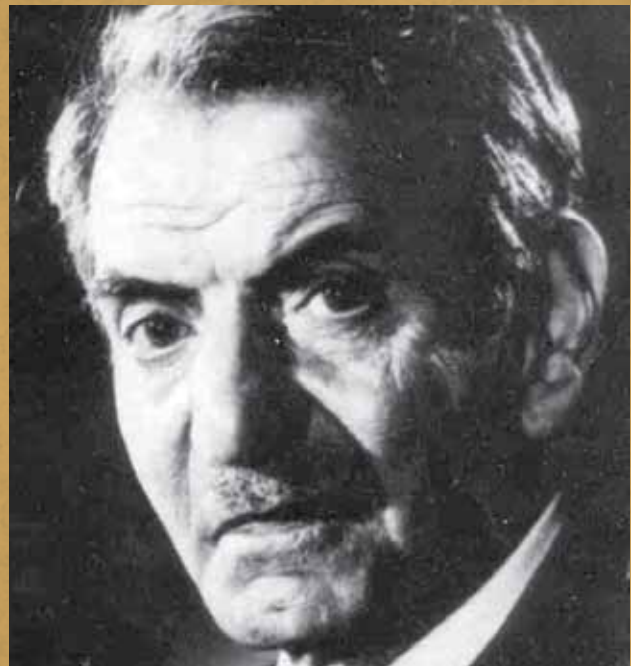
بعد از ازدواج با مادرم در تبریز با شراکت خواهرش، خانه‌ای خریده که در این خانه من به دنیا آمدم و بعد از گذشت زمانی، خانه‌ای برای خود خریده است. من (شهرزاد بهجت تبریزی) فرزند ارشد او هستم. تا آنجا که یاد داریم، در تمام گردش‌ها یا شب شعرهایی که می‌رفت - حتی رسمی‌ترین آنها - مرا همراه خویش می‌برد. هنگامی که بدو ورودش به هر مجلسی صدای کف زدن‌ها فضا را می‌شکافت یا به هر جایی که قدم می‌گذاشت، مردم دورش را احاطه می‌کردند، حس کنجکاوی کودکانه‌ام تحریک می‌شد که او کیست؟ و او را با پدر بچه‌های دیگر مقایسه می‌کردم، که چرا برای آنها کسی کف نمی‌زند؟ یک شب یادم هست که از یکی از انجمن‌های ادبی برگشته بودیم. من در حالی که دودستی پایین کتتش را چسبیده بودم، با لحنی کودکانه از او پرسیدم: بابا چرا مردم تو را این همه دوست دارند؟ لبخندی زد، لحظه‌ای چند در چشمانم نگریست، آن حالت نگاه او را تا زنده‌ام، هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم. بعداً مرا بغل کرد، صورتم را بوسید و مدتی درباره شعر و شاعری با جملات ساده و در حالی که سعی می‌کرد برای من قابل فهم باشد، توضیح داد. از همان موقع شخصیت او در چشمانم رنگ گرفت و با همان سن و سال احساس کردم با اشخاص عادی فرق دارم.

مادر من آموزگار بود و به همین دلیل، روزها خانه نبود و به آقا که کارمند بانک کشاورزی بود، اجازه داده بودند دیگر کار نکنند تا با خیال راحت بتواند به سرودن اشعارش ادامه دهد. من که بچه بودم، با اینکه خدمتکاری داشتیم و کسی بود که از من مواظبت کند، ولی در غیاب مادرم بیش‌تر اوقات پهلوی پدر بودم. موقعی که از بازی خسته می‌شدم، در آغوش او به خواب می‌رفتم و او برایم لالایی می‌خواند. یادم هست در اوقات بی‌کاری، زمانی که من از بازیگوشی خسته شده و در گوشه‌ای آرام می‌نشستم، شعرهایی به زبان ترکی - که برایم قابل



فهم بود. یادم می‌داد و بعد در هر مجلسی در حضور جمع از من می‌خواست بازگو کنم.

می‌توانم به صراحت بگویم که بیش‌تر از مادرم با او مانوس بودم و وقتی با او بودم، هیچ‌وقت سراغ مامان را نمی‌گرفتم. یک روز خوب یادم هست، در حدود ساعت ۵ بعدازظهر بود که دیدم بابا لباس پوشیده و از مامان نیز می‌خواهد که مرا حاضر کند. بابا آن ساعت معمولاً از خانه بیرون نمی‌رفت، با تعجب پرسیدم: بابا کجا می‌رویم؟ جواب داد: هی، دلم گرفته می‌خواهم کمی قدم بزنم. بعد دست مرا در دست گرفت و به راه افتادیم. از چند خیابان و کوچه گذشتیم تا اینکه به کوچه‌ای که بعدها فهمیدم اسمش راسته کوچه است، رسیدیم، و از آن‌جا وارد کوچه فرعی تنگی شدیم. کوچه بن‌بست بود و در انتهای آن دری قرار داشت کهنه و رنگ و رورفته، و من که بچه بودم، نق می‌زدم و می‌گفتم: بابا تو چه جاهای بدی می‌آیی. بابا به آهستگی جواب داد: «عزیزم داخل نمی‌رویم» و بعد مدتی



طولانی - یک ربع یا بیست دقیقه - به در نگاه کرد و فکر می‌کرد. شاید گذشته را می‌دید یا شاید خود را همان بچه‌ای احساس می‌کرد که هر روز بیست بار از آن در بیرون آمده و رفته بود. بعد ناگهان به در تکیه داد و قطره‌های اشک به سرعت از چشمانش سرازیر شد و شانه‌هایش از شدت گریه تکان می‌خورد. من لحظاتی مبهوت به او نگاه می‌کردم؛ ولی انگار اصلاً من وجود نداشتم، تا اینکه مدتی بعد آرام گرفت. آه عمیقی کشید و در حالی که چشمانش را پاک می‌کرد، گفت: این‌جا خانه پدری من است. من مدت چهارده سال اینجا زندگی کرده‌ام. بعد در طول همان کوچه به راه افتادیم و قسمت‌های مختلف خانه را از بیرون به من نشان داد. وقتی که به خانه برگشتیم، شعری تحت عنوان «در جست‌وجوی پدر» سرود، که فکر می‌کنم یکی از باحساس‌ترین شعرهایی است که به زبان پارسی سروده شده است.

در همان ایام بچگی کتابچه شعر بابا را ورق می‌زدم و او بدون اینکه مانع شود، فقط مواظب بود که کتابچه را پاره نکنم و با نگاهی محبت‌آمیز مرا می‌نگریست. در سنین پایین و مواقعی که به مدرسه نمی‌رفتم، «حیدر بابا» و شعرهایی ترکی را - که برایم قابل فهم بود-

به من یاد می‌داد. کمی که بزرگ شدم و سواد خواندن پیدا کردم، خودم کتابچه شعر او را می‌خواندم و اشعاری را که زیاد دوست داشتم، حفظ می‌کردم. پدرم معمولاً تا پاسی از شب به عبادت و خواندن قرآن می‌پرداخت و بعد از فراغت با خواندن کتاب‌های شعر و بیش‌تر مواقع با سرودن شعر معمولاً تا اذان صبح نمی‌خوابید؛ مگر مواقعی که واقعا خسته بود. به همین دلیل شب‌ها چراغ اتاقش همیشه روشن بود. یادم هست شب‌هایی که نصف شبی بیدار می‌شدم و به اتاقش می‌رفتم. بعضی مواقع او را در حال سرودن شعر می‌دیدم، که در این حال معمولاً اشعاری که می‌سرود، زیر لب زمزمه می‌کرد و روی تک‌کاغذی که در دست داشت، می‌نوشت. نمی‌توانم قیافه او را در این حالت تشریح کنم، فقط این را می‌گویم که کاملاً جدا از محیط زندگی در عالم دیگری سیر می‌کرد؛ به‌طوری که اگر در این حال صدایش می‌کردی، انگار از خواب بیدار شده است. وقتی او را در این حال می‌دیدم، به هیچ وجه دلم نمی‌آمد که او را از آن حال بیرون بیاورم. ولی مواقعی که به خواندن کتاب مشغول بود، داخل می‌شدم و او با خوشرویی از من استقبال می‌کرد و بعد شروع به خواندن جدیدترین شعرش می‌کرد و از من می‌خواست که بخوانم، وقتی اصرار مرا برای نشستن می‌دید، شروع به صحبت می‌کرد. از گذشته‌هایش برایم می‌گفت، از روزهای سختی که در تهران، دور از خانواده گذرانیده، از عشق و از ناکامی‌هایش و این‌که چگونه کسی را که به حد پرستش دوست داشته، از دست داده و من با شور و اشتیاق گوش می‌کردم. یادم هست چندبار ضمن صحبت کردن با او، بدون اینکه گذشت زمان را احساس بکنم، متوجه شده بودم که هوا روشن می‌شود. بابا با عجله به خواندن نماز صبحش مشغول می‌شد و من نیز اتاق را ترک می‌کردم.

چندی بعد از تولد من با اختلاف سن ۳ سال، خواهرم (مریم) و ۲ سال بعد، برادرم (هادی) به دنیا آمد. مواقعی که دورش جمع می‌شدیم و بچه‌ها از سر و دوشش بالا می‌رفتند، ضمن اظهار محبت به ما، برای هر کدام شعرهایی می‌گفت.

در زندگانی خصوصی، آدمی بسیار بخشنده بود. غیر از کمک‌های مالی، وسایل شخصی‌اش را نیز می‌بخشید. قلبی رئوف و مهربان داشت. بسیار احساساتی و حساس بود و خیلی زود تحت تاثیر قرار می‌گرفت. از مرگ دوستانش خیلی متأثر می‌شد؛ چنان‌چه وقتی مرگ صبا دوست نزدیکش را به او اطلاع دادند، اشک در چشمانش جمع شد. معمولاً بعد از اتمام هر شعر، دوست داشت که اعضای خانواده دورش جمع شوند تا شعرش را بخواند. او هیچ کینه‌توز نبود. مادیات برایش هیچ ارزشی نداشت. معمولاً غرق در افکار خود بود و با عالم خارج چندان کاری نداشت.

به موسیقی آشنایی داشت و زمانی نیز سه‌تار می‌نواخت؛ ولی از وقتی به تبریز آمده بود، این کار را کنار گذاشته بود. دلخوشی‌اش بیش‌تر یاد یاران قدیم و لحظاتی بود که با آنها داشته است.

پدرم بسیار پاکدل و ساده بود و اگر کسی به کمک نیاز داشت، تا آنجا که برایش مقدور بود، از کمک به او دریغ نداشت. موقع شعر خواندن، قیافه‌اش همراه با موضوعات شعری، تغییر می‌کرد و گاهی دیده می‌شد که در مواقع حساس شعری، اشک در چشمانش جمع می‌شود و بغض گلویی را می‌گیرد و شنونده را بسیار تحت تاثیر قرار می‌دهد. هنگام عصبانیت و مواقعی که خلافی از بچه‌ها سر می‌زد، سعی می‌کرد حتی‌المقدور عصبانیتش را فرونشاند یا اگر عصبانی می‌شد، به فاصله خیلی کم دوباره در قالب یک پدر مهربان درمی‌آمد و با محبت بیش از اندازه، عصبانیتش را جبران می‌کرد.



گپی کوتاه با درویش کسرائی، همکار و هم‌دوره شهریار

دوستی که شعر شد

درویش کسرائی ۹۵ ساله از قدیمی‌ترین کارمندان بانک کشاورزی است که به مناسبت سالروز درگذشت استاد شهریار و همچنین روز بزرگداشت شعر و ادب فارسی در مورد سال‌های همکاری و دوستی خود با استاد شهریار گفت.

« سال ۱۳۱۹ زمانی که در بانک کشاورزی مشغول کار شدم استاد شهریار چهار سال بود که در بانک کشاورزی مشغول کار بود و آشنایی من با ایشان از زمان ورود به بانک آغاز شد. من افتخار همکاری با استاد شهریار را به مدت ۲ سال داشتم هرچند که ایشان در بخشی که من کار می‌کردم مشغول به کار نبود. اما چون در آن زمان من رئیس حسابداری اداره کارگزینی بانک بودم مرحوم شهریار به‌منظور دریافت حقوق و مساعده به من مراجعه می‌کرد و چون من هم دیپلم ادبی داشتم و علاقمند به شعر بودم دوستی ما این‌گونه شکل گرفت. سال ۱۳۲۱ به اصفهان منتقل شدم و رابطه من و استاد شهریار تنها در حد مکاتبه بود و سال ۱۳۲۵ که دوباره به تهران آمدم مانند قبل با ایشان دوستی خود را ادامه دادم و تا سال ۱۳۲۹ نیز که او در تهران بود با هم رفت‌وآمد داشتیم و در همان سال ایشان به تبریز منتقل شد و از آن به بعد تماس ما به‌صورت مکاتبات شخصی بود. تا سال ۱۳۶۷ که ایشان برای معالجه به تهران منتقل شد. در آن زمان به ملاقات رئیس وقت بانک رفتم و از ایشان تقاضا کردم که هزینه‌های درمان استاد از طریق بانک پرداخت شود که ریاست بانک کشاورزی نیز با این موضوع موافقت کرد. سپس من به ملاقات استاد شهریار رفتم، ایشان با دیدن من به گریه افتاد و شروع به خواندن شعر کرد؛ تا روزی که استاد زنده و در بیمارستان بستری بود به دیدن او می‌رفتم. این خلاصه‌ای بود از سال‌های دوستی و همکاری من با استاد شهریار که برای همیشه در خاطر من می‌ماند و برای من یادآور روزهای شیرین گذشته است.»

به گفته کسرائی؛ شهریار مردی بود با یک دنیا ذوق ادبی اما غمی بزرگ در دل. غم از دست دادن عزیزی که تا آخرین لحظه وداع با این دنیای فانی همراه او بود و سبب به‌وجود آمدن رنجی بزرگ در روح آن مرحوم شده بود، غمی که هیچ‌گاه او را تنها نگذاشت. در مورد شعر او هم این‌گونه می‌توان گفت که شهریار بخشی جدا نشدنی از شعر و ادبیات ایران است و بدون شک او توانسته تاثیر بسیار زیادی را در شعر و ادبیات ایران از خود بجای

گذارد و این تاثیر برای همیشه باقی خواهد ماند.

او در پایان صحبت‌هایش به ذکر خاطراتی از دوران دوستی با استاد شهریار پرداخت و این‌گونه گفت: به یاد دارم زمانی که در بانک کشاورزی رئیس حسابداری بودم استاد همیشه برای گرفتن مساعده به من مراجعه می‌کرد. در یکی از مراجعات ایشان برای دریافت مساعده، به او گفتم که نمی‌توانم مساعده‌ای را به شما پرداخت کنم چرا که شما حقوق این ماه و ماه آینده خود را دریافت کرده‌اید ایشان با ناراحتی از اتاق بیرون رفتند و بعد از چند دقیقه باز به اتاق من آمدند و شروع به خواندن شعری که برای من سروده بودند کردند با این مضمون که «همانا درویش‌ها دیدم که همچون لفظ بی معنا / همه تسبیح و بوق و جامه درویشیست / بنام حضرت درویش کسرائی عزیز ما / که با آن صورت جنتلمنی معنای درویشیست» و با خنده گفتند که حالا که نمی‌توانی به من مساعده بدهی من برایت این شعر را گفتم و تو صله شعر من را بده؛ من هم خندیدم و به نام خود برگه دریافت مساعده را برای ایشان امضا کرده و به حساب خودم به او مساعده پرداخت کردم. این یکی از شیرین‌ترین خاطراتم در طول دوستی با استاد شهریار است. از دیگر خاطراتی که می‌توان به آن اشاره کرد این است که هر روز بعد از اتمام کار به همراه استاد به یک کافه تریا در خیابان جمهوری می‌رفتیم و چند ساعتی را در آنجا به صحبت می‌پرداختیم و وقتی ایشان شعر می‌گفتند و روی کاغذ یادداشت می‌کردند آنها را برای استاد جمع‌آوری می‌کردم.



گفت‌وگو با اصغر فردی، تنها شاگرد شهریار؛ عشق، مهم‌ترین درسی بود که از استاد آموختم

به اذعان خود از ۱۳ سالگی شاگرد استاد شهریار بوده و طی همه سال‌ها مصاحبت با شهریار مهم‌ترین درسی که از استاد آموخته عشق بوده است. اصغر فردی سال ۱۹۹۲ در انتستیتو شرق‌شناسی آکادمی علوم اتحاد شوروی در رشته زبان‌شناسی از رساله دکترای خود دفاع کرد، تاکنون چهار عنوان از آثار شهریار با تصحیح، گردآوری، تحشیه و مقدمه او منتشر شده است. این آثار با عنوان‌های «نغمه‌های خون»، «انقلاب اسلامی در شعر شهریار»، «کلیات ترکی شهریار» و «شهریار و انقلاب اسلامی» به چاپ رسیده است. «تاریخ هزار سال خوشنویسی تبریز»، «قفاز در اسطوره‌های دینی و تاریخی»، «اتلاق حدود جغرافیایی آذربایجان»، «فتنه‌تغییر الفبا»، «روش‌نفر و چند مسئله اجتماعی» نیز از جمله آثار تالیفی فردی هستند. در گفت‌وگوی پیش‌رو اصغر فردی از سال‌های دور مصاحبت با شهریار می‌گوید:



استاد در یکی از احوال‌پرسی‌های تلفنی مقام معظم رهبری که آن دوره در مصدر ریاست جمهوری بودند درخواست کردند که تبریز به‌عنوان محل انجام خدمت سربازی من مقرر شود تا هم مفارقتی بین ما پدید نیاید و هم فرصت ادامه انجام خدمات درون‌مرزی و برون‌مرزی من در صدا و سیما تبریز ایجاد شود که ایشان با گشاده‌رویی پذیرفتند. سپس استاد نامه‌ای خطاب به آیت‌الله خامنه‌ای نوشتند و من به همراه چند قطعه شعر دست‌نویس استاد و شعرهای خودم، خدمت‌شان بردم. ایشان دستور مساعد دادند و پس از سپری کردن دوره آموزش در اطراف تهران در صدا و سیما تبریز خدمت سربازی را گذراندم. حتی بعد از ۶ ماه بنا به سعایت بعضی از ادارات در تبریز نامه‌ای آمد که پایان ماموریت من و لزوم معرفی‌ام به بگان مربوطه را اعلام کرده بود که پیرو تماس استاد با ریاست محترم جمهوری، من تا پایان خدمت در همانجا ابقاء شدم.

مهم‌ترین درس یا مطلبی که در آن دروان از ایشان در زمینه شعر یا هر موضوع دیگری فرا گرفته‌اید چه بوده است؟
این را زیاد گفته‌ام و زیاد شنیده‌اند. عشق مهم‌ترین درسی است که

از ارتباط خود و آشنایی تان با استاد شهریار بگویید؟

من تنها شاگرد استاد هستم، ایشان شاگردی نداشتند. از سال ۱۳۲۸ که با آقای ابتهاج ارتباط داشتند تا سال ۱۳۳۱ دیگر کسی را به حضور نپذیرفتند. بعد از ترک تهران و مراجعت به تبریز من توفیق ملازمت ایشان را داشتم، نه در را روی کسی باز می‌کردند و نه تلفن جواب می‌دادند، زیاد هم اهل معاشرت نبودند، از منزل به سختی خارج می‌شدند، در رأی‌گیری‌ها صندوق را به خانه می‌آوردیم، توفیق بنده این بود که تمام این سال‌ها را پیش ایشان بودم و این ارتباط تا آخرین روزهای حیات جسمی ایشان ادامه داشت. شهریار اولین بار که شعری می‌گفت دوست داشت برای من بخواند، من هم شعرهایم را برای ایشان می‌خواندم از ابتدای‌ترین تجربه‌های شعری را با ایشان شروع کردم که تا سال‌های بعد هم ادامه داشت. شهریار می‌گفت کاش شعر مثل خودچی کشمش بود که من دست می‌کردم توی جیبم و می‌ریختم در کامت، ولی شعر آموختنی نیست فقط فنون و صناعات ادبی را به من می‌آموخت، هر آنچه را از دست‌شان برمی‌آمد و قابل انتقال بود منتقل کردند. الفت عجیبی در میان بود. هر روز باید به زیارت‌شان می‌رفتم تا آنکه وقت عزیمت من به خدمت سربازی فرا رسید.

گفت‌وگو با پیکی که آخرین مستمری‌های شهریار را به خانه‌اش می‌برد

علاقه فراوان استاد به بانک و همکاران تا آخرین لحظات زندگی

می‌بردم؛ آشنایی من با استاد شهریار این گونه آغاز شد.

رنج دوست در مورد علاقه استاد شهریار به بانک کشاورزی اینگونه می‌گوید: «استاد شهریار به بانک کشاورزی و کارکنان این بانک علاقه بسیار زیادی داشت و در هر فرصتی درباره بانک کشاورزی صحبت می‌کرد و همواره از دوران خدمت خود به نیکی یاد کرده و با شور و اشتیاق فراوان به بازگو کردن خاطرات خود از دوران

اصغر رنج دوست کارمند سابق بانک کشاورزی در شهر تبریز که اکنون بازنشسته شده است، به مناسبت سالگرد بزرگداشت استاد شهریار درباره آشنایی خود با این شاعر بزرگ ایرانی می‌گوید: «در سال ۱۳۶۱ از تهران به تبریز منتقل شدم و با شروع به کار در بانک کشاورزی تبریز مسئولیت پرداخت حقوق استاد شهریار به من سپرده شد و تا سال ۱۳۶۷ نیز هر ماه حقوق ایشان را به در خانه‌شان

«استاد شهریار به بانک کشاورزی و کارکنان این بانک علاقه بسیار زیادی داشت و در هر فرصتی درباره بانک کشاورزی صحبت می‌کرد و همواره از دوران خدمت خود به نیکی یاد کرده و با شور و اشتیاق فراوان به بازگو کردن خاطرات خود از دوران خدمتش در این بانک می‌پرداخت». این را اصغر رنج‌دوست می‌گوید؛ کسی که سال‌های آخر عمر استاد، هر ماه به منزلش می‌رفت تا مستمری بانک را برایش ببرد.

در تمام دیدارهایم با مرحوم شهریار از او فراگرفتم. آن چه اهمیت دارد آن است که، من از ۱۳ سالگی شرف و توفیق ملازمت استاد را یافته‌ام و تا اواخر عمرشان تقریباً هر روز به خدمت ایشان می‌رسیدم. اگر چیزی دارم همه از رحله تدریس اوست و اگر فقیرم از ناتوانی و ناداری خودم است. عشق مهم‌ترین درسی است که در تمام دیدارهایم با مرحوم شهریار از او فراگرفتم. تمام پهنه‌های زندگی بی‌شهریاری‌ام با مزه‌مزه مالیخولیایی خاطراتم با او می‌گذرد.

شهریار از دردمندی و جوش در نهاد مردم، خود را هرچه توانست به زبان مردم نزدیک‌تر کرد و حتی بیش از اجازه ادبی شعر از اصطلاحات عامیانه در شعرش بهره جست که این خود ایرادی بود که معاندان و حاسدان شعر شهریار بر او می‌گرفتند. برخی از منصفان هم از وقوف و تسلط شهریار به همه اشکال زبان فارسی اظهار حیرت کرده‌اند.

آیا عوامل دیگری در ماندگاری شعر شهریار اثرگذار بوده است؟

حیدربابای شهریار او را بیش از پیش به لایه‌های مردم نزدیک و عجین می‌کند. شاعرانی چون ملک‌الشعرا، بهار، انجوی شیرازی و هوشنگ ابتهاج به فراگرفتن زبان ترکی اهتمام می‌ورزند تا حیدربابا را از روی متن اصلی بخوانند. «سایه» با دیدن هر ترک زبانی همواره می‌گوید خوشا به سعادت تان که می‌توانید حیدربابا را بخوانید و بفهمید. شهریار به سه زبان فارسی، ترکی و عربی شعر سروده و این خود دایره مخاطب شهریار را گسترش می‌دهد. از سوی دیگر اشعار شهریار به بیش از یکصد زبان ترجمه شده و همین ترجمه‌ها شهریار را به میلیاردها انسان اتصال داده است. کدام شاعر ایرانی و غیر ایرانی را سراغ دارید که اشعارش به این همه زبان ترجمه شده باشد.

تاکنون اقدام‌هایی دائر بر شهریار پژوهی به حد کافی انجام شده است؟

در دانشگاه‌های متعدد دنیا شهریار موضوع مطالعه است اما در اینجا نه تنها کرسی شهریار پژوهی در دانشگاه‌ها تاسیس نشده است بلکه کتابی هم در این حوزه منتشر نمی‌شود که مبنای تاسیس احتمالی شهریار پژوهی باشد. جسته و گریخته و پریشان کارهایی می‌شود اما هنوز دیوان کاملی از آثار ترکی و فارسی شهریار در دست نیست. کلیات شهریار همان‌طور ناقص و مغلوط و بی‌آنکه صدها بیتی که بارها گفته‌ایم اضافه شود به چاپ می‌رسد؛ چرا که به هر حال مردم تا نام شهریار است می‌خرند و ناشر هم که در آمد نجومی دریافت کرده چرا ریالی هزینه کند تا نسخه‌ای کامل و بی‌عیب با شروح، تعلیقات و تاریخ سرایش چاپ شود.



باتوجه به اینکه شما شاگرد ایشان بوده‌اید، جایگاه شعر شهریار در شعر معاصر فارسی را چگونه می‌بینید؟

از شعر گریزی نیست و ایرانی از شعر شهریار ناگزیر است. زنده‌یاد سیدمحمدحسین شهریار آخرین حلقه از رشته شاعران دردمند بود که توانست چنان زبان و دل خود را با مردم یگانه کند که این توفیق را جز حافظ در اعصار گذشته کسی نیافته است. تمام شاعران معاصر تاریخ ادبیات ایران همواره به دلیل ناخوشاوندی با خلق، در تقرب دربارها بوده‌اند. مهم‌ترین نقص روشنفکران معاصر نیز همین دوری است.

به اعتماد شما از چه منظر باید شعر شهریار را بررسی کرد؟ شعر شهریار جامع‌الاطراف است. مثلاً برای اینکه معارضان شایع کرده‌اند

آنچه بیش از همه در شعر شهریار خودنمایی می‌کند چیست و علت ارتباط مخاطب با شعر او در چه چیزی است؟

فراقست خود را با تماشای اخبار و برنامه‌های آن سپری می‌کردند. یکی از روزهایی که بنده برای پرداخت حقوق استاد به خانه ایشان رفته بودم به من گفت تلویزیون خراب شده و نمی‌توانم اخبار را ببینم اگر می‌توانی تلویزیون را به تعمیرگاه ببر؛ من نیز با کمال میل تلویزیون ایشان را تعمیر کرده و برایشان آوردم. زمانی که تلویزیون را روشن کردیم استاد به من گفتند تا به حال تصویر به این خوبی نبوده و بسیار خوشحال شد من نیز از خوشحالی او خوشحال بودم و از اینکه توانستم لبخند را بر لب ایشان بیاورم، احساس بسیار خوبی داشتم.»

نیز برای پذیرش مهمانان خود داشتند. از این‌رو من باید بعدازظهر کارمندان بانک مشتاق دیدار استاد را نزد ایشان می‌بردم و اگر می‌خواستیم صبح برای دیدن او برویم می‌گفت که کسی را صبح نمی‌بینم به مهمان‌ها بگو بعدازظهر بیایند. از دیگر خصوصیات اخلاقی استاد شهریار می‌توان به تدین او اشاره کرد، به یاد دارم یک سجاده در اتاق خود داشت که همیشه باز بود و ایشان در هر فرصتی به راز و نیاز با خالق هستی می‌پرداخت.»

رنج‌دوست صحبت‌های خود را با ذکر خاطره‌ای از استاد این گونه پایان داد: «استاد در اتاق خود یک تلویزیون داشتند که اوقات

خدمتش در این بانک می‌پرداخت. ایشان تا جایی به کارکنان بانک کشاورزی علاقه داشت که زمانی که اثر جدیدی از خود را به چاپ می‌رساند، تعدادی کتاب را به می‌داد تا به کارکنان بانک هدیه کنم. استاد شهریار تا روزی که زنده بودند، علاقه را به این مجموعه در وجود خود زنده نگه داشتند.»

او در مورد خصوصیات اخلاقی استاد شهریار گفت: «ایشان بسیار مهمان‌نواز بودند و با روی گشاده پذیرای کارمندان بانک کشاورزی که برای دیدن این شاعر بزرگ به خانه او مراجعه می‌کردند می‌شدند اما در عین حال مقررات خاصی



پرستاران نشستیم. پس از دقایقی ناراحت شدم که چرا من این مریض بدحال را رها کردم وقتی برگشتم دیدم که استاد تمام کرده است. همیشه می‌گفتند منتظرم آقا بیاید. بارها می‌دیدم که از جا بلند می‌شدند و می‌گفتند: السلام علیک یا امیرالمومنین.

شنیده می‌شود که ارتباط استاد شهریار با مقام معظم رهبری بسیار تنگاتنگ و نزدیک بوده، این ارتباط چگونه و کی شروع شد؟

آیت‌الله خامنه‌ای از دوران جوانیشان نظر به ذوق کم‌نظیری که دارند درادور با اشعار استاد الفت داشته‌اند اما ارتباط نزدیک‌تر از دوران ریاست جمهوری ایشان آغاز شد. مرتب جوایب حال استاد بودند، تماس می‌گرفتند، از وضعیت سلامت ایشان سراغ می‌گرفتند و این پیوند خاطر دو طرفه بود، علاقه قلبی مرحوم استاد به آیت‌الله خامنه‌ای بسیار زیاد و متقابل بود. سال ۱۳۶۵ اولین دیدار آیت‌الله خامنه‌ای با استاد شهریار بود، ایشان تبریز تشریف آورده بودند و من در استانداری ملاقاتی ترتیب دادم که یکدیگر را ببینند. وقتی مصافحه کردند و هم دیگر را به آغوش کشیدند تقریباً دقایقی طول کشید تا از هم جدا شوند، مرحوم استاد دقایقی دست راست آیت‌الله خامنه‌ای را که مجروح است گرفته و روی قلبش گذاشته و گریه می‌کردند و می‌گفتند تو هم مثل حضرت ابوالفضل دست را داده‌ای. استاد شهریار به ایشان پسرعمو می‌گفتند، حضرت امام (ع) را هم پسرعمو خطاب می‌کردند و این وجه خطاب به اعتبار سیادت‌شان بود. استاد بارها به من می‌گفتند شماره آیت‌الله خامنه‌ای را بگیر تا با آقا صحبت کنم. وقتی استاد بیمار شدند مقام معظم رهبری دستور دادند وزیر بهداشت وقت یعنی دکتر منافی با هیئتی به تبریز بیایند، هیئتی هم از ریاست جمهوری همراه آنها بود که در صورت لزوم استاد را برای درمان به خارج اعزام کنند تا اینکه استاد را به تهران بردند. آیت‌الله خامنه‌ای

آمدند بیمارستان مهر و با شهریار ملاقات کردند. ساعتی پس از فوت استاد، اولین کسی که سر جنازه آمد و با استاد وداع کرد، ایشان بودند. بعد دستور دادند که من خدمت‌شان برسم. وقتی تهران آمدم یک طرح مشتمل بر ۱۶ ماده برای تجلیل از استاد ارایه کردم که مفاد آن توسط نهادهای متنوع ذی‌ربط اجرا شد.

واکنش رهبر معظم انقلاب نسبت به شعرهای شهریار چگونه بود؟

کیف می‌کردند، دست‌خط شهریار را می‌بوسیدند. خیلی به استاد علاقه داشتند در همین آخرین ملاقاتی که به مناسبت برگزاری صدمین سال تولد شهریار داشتیم ایشان فرمودند شهریار فقط یک شاعر نبود، شهریار حکیم بود، مثل حکیم نظامی. ایشان گفتند در تمام ادوار شعر فارسی شاعری مثل شهریار سراغ نداریم به‌ویژه اینکه این شاعر دو زبانه باشد و زبان مادری‌اش فارسی نباشد ولی در فارسی شاهکارهایی بسازد که لنگه نداشته باشد. عبارت آیت‌الله خامنه‌ای این بود که گاهی شعرهای شهریار با حافظ بال می‌زند. توجه ایشان به شهریار بسیار زیاد است هر چه ما درباره شهریار خواستیم از ایشان خواستیم و هر چه درباره شهریار انجام شده به دستور ایشان بوده است.

شهریار به دلیل برخورداری مادی به این حکومت مدح گفته باید از این دریچه بازشناسی شود؛ چراکه اساساً شهریار از نخستین شعرش گفته است: من شهریار نماینده گویای همه عشق‌های بی‌فرجام است. «گنجه‌کار شدم وای به من/مردم آزار شدم وای به من». به عبارت دیگر روح دینی داشته و خداترس و باتقوا بوده است و همین‌گونه در تمام دوران زندگی‌اش با باورهای دینی پیش‌رفته و آفریده است. از سوی دیگر شهریار آفریننده یک مکتب ادبی بود. در حالی که پژوهشگران شعر معاصر ما باید بدانند، چرا شعر نو در ایران ورشکست شد؟ چون ناپخته جهید و بدون طی مراتبی که اروپا به تدریج پشت سر گذاشت ناگهان نسخه‌برداروار به شعر سپید رسید. شهریار نوع شیوایی از رمانتیزم غرب را با قالب و بهره‌برداری از تجربه هزار ساله شعر فارسی درآمیخت و با اتکا و اصالت به خیال، سیاقی آفرید که شاهکارهای بسیاری مانند «هذیان دل»، «راز و نیاز»، «دو مرغ بهشتی» و «افسانه شب» در آن سیاق خلق شد. این تقریباً همان شیوه افسانه‌نیمای بود که ناپخته رها شد و شهریار آن را کامل کرد.

علاوه بر این دو دلیل اساسی، چه ویژگی‌های دیگری در شعر شهریار ناشناخته باقی مانده است؟

مطلب دیگر خاصیت‌ها و ویژگی‌های ایرانی شهریار است. یعنی هم به ایرانی بودنش تاکید دارد، هم به زبان‌های سایر اقوام در ایران و هم به دین و آیین این بوم و بر توجه می‌کند. شهریار تمام اینها را در بستر شعر ایران اعم از عربی، ترکی و فارسی توسعه داد و بالنده‌تر کرد. زبان شعر شاعران ترک بر دو سیاق بوده است یا مانند خاقانی و صائب تبریزی، زبان و خیالی پیچیده داشته‌اند، یا مانند پروین و شهریار در منتهای سادگی. خاقانی بر همه شعرای ایرانی برتر است اما از آنجا که درک اشعارش از توان یک نفر خارج و کار یک آکامی است با آن همه شکوه به مردم راه نیافته و مظلوم مانده است. اما

شهریار تنها شاعری است که در دوره حیات خود به شهرت و بلندنامی دست یافت. شعر او خود به خود پا می‌گرفت و آفاق می‌پیمود. در این زمینه به زیبایی در یکی از اشعارش گفته است: «تو شهریار سخن را به آه می‌بندی/ که بر نیامده از سینه آسمان پیماست». در دوره پهلوی نه تنها هیچ اهمیتی برای ارایه اشعار شهریار نمی‌شد، بلکه دستگاه‌های نظارتی هم برای استیفای حقوق شاعر هیچ اقدامی نمی‌کردند. البته علاوه بر این استدلال‌های منطقی باید نفس شهریار را نیز در نظر گرفت که دل‌شکستگی او و پیوند خاطر با خدا و اهل بیت موجبات پذیرفتگی‌اش در نزد آحاد جامعه شد.

از سلوک و عرفان ایشان می‌گویید؟

مرحوم استاد وقتی بیمارستان بود همیشه چشم به در داشت، می‌پرسیدم استاد منتظر کسی هستید؟ گریبان و دادخواه می‌گفتند بله و نمی‌گفتند منتظر چه کسی هستند. برف می‌نشست روی پنجره می‌گفتند پنجره را پاک کن ممکن است از پنجره بیاید و من متوجه شدم که این شخصی که ایشان می‌گویند فردی است که جسم فیزیکی معینی ندارد پرستارش نقل می‌کند که استاد هنگام رحیل به او گفته‌اند چراغ‌ها را روشن کن و برو بیرون، آمدند؛ پرستار می‌پرسد چه کسانی و ایشان جواب می‌دهند آقام آمد. پرستار می‌گوید من ترسیدم و از اتاق بیرون رفتم و نوی محل استراحت





گفتاری پیرامون منظومه «حیدربابایه سلام»

منظومه‌ای ترکی با گستره‌ای از ایتالیا و آلمان تا ترکیه و آذربایجان

«حیدربابایه سلام» نام منظومه‌ای است از شهریار شاعر ایرانی که به ترکی آذربایجانی سروده شده است. شهریار در این اثر که مشهورترین و مهم‌ترین اثر او و شاهکار شعر ترکی آذربایجانی است، از دوران کودکی خود در روستای خشکتاب یاد می‌کند که در پای کوهی یا در واقع تپه‌ای به نام حیدربابا قرار دارد. وزن این منظومه بر خلاف شعر فارسی که وزن عروضی دارد، هجایی است. حیدربابایه سلام به زبان‌های مختلف به نظم و نثر ترجمه شده است.

منظومه «حیدربابایه سلام»، به شرحی که خود شاعر در سال ۱۳۴۵ نوشته «سرودی به شیوه ترانه‌های محلی آذربایجان خاصه با لطائف و تعبیرات آن زبان است که به تاثیر

نفوذ سحرآمیز مادر و بازگویی گذشته‌ها و قصه‌های دلکش دوران کودکی و تابلوی گذشته‌ها دوباره رنگ‌آمیزی و نمایان شده‌اند».

شهریار در ادامه می‌گوید: «کوه به آسمان‌ها نزدیک‌تر است. کوه، مهبط وحی انبیا و از برجسته‌ترین شاهکارهای طبیعت است. آبی که در شکاف کوه از جگر صخره‌ها می‌تراود، صاف‌تر و زلال‌تر است. کوه را با طبع و همت هنرمندان نسبت و پیوندی است.» حیدربابا هم نام کوهی است روبه‌روی دهکده «قیش قرشاق» در فاصله میان «قراچمن» معروف و دهکده «شنگل‌آباد». حیدربابا در این شعر به‌عنوان «کدخدای مادام‌العمر» دهکده انگاشته

شده‌است که به‌عنوان چشم تاریخ همواره شاهد و ناظر وقایع و ضبط‌کننده اعمال و رفتار مردم است و می‌تواند «ناله‌های شاعر را در آسمان‌ها منعکس کرده و به گوش همه آفاق برساند».

به این قرار کوه کوچک حیدربابا به‌عنوان نوعی «سنگ صبور» مخاطب آه و افسوس شاعر از سپری شدن ایام خوش گذشته و درد و دریغ او از ویرانی و فروپاشی نظم و نسق کهن و جایگزینی آن با «تمدن نوین» قرار گرفته که سازگاری چندانی با طبع شاعر ندارد.

ویژگی مهم‌تر منظومه حیدربابا استفاده فراوان شاعر از واژه‌ها و تعبیراتی است که به وفور در زبان عامه مردم آذربایجان جاری

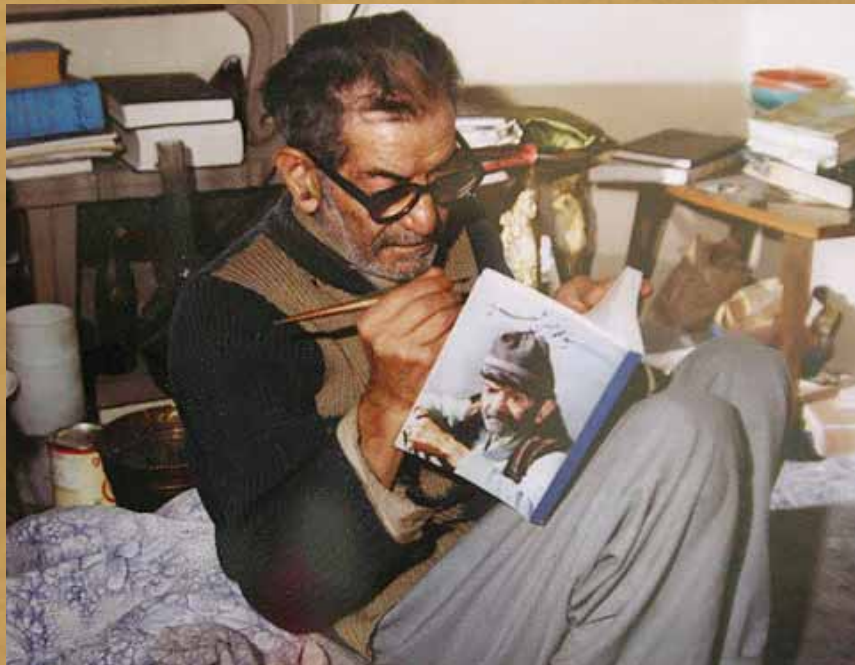




است، اما این لغات در هیچ منبع و مرجعی ثبت نشده‌اند.

شاعران آذری زبان در ادبیات ایران بسیارند: از قطران تبریزی تا خود شهریار. اما اکثریت گویندگان آذربایجانی، با آنکه آثار پرارزشی به زبان فارسی دارند، اشعار ترکی آذری آنان، به جز تکبیت‌ها و مصراع‌ها، کمتر بر زبان‌ها جاری است و نمونه‌های آن را تنها در تذکره‌ها و جُنگ‌ها می‌توان یافت و شهرت شاعران آنها از محدوده معینی، آن هم بیشتر در حلقه علاقه‌مندان و خاستگاه‌شان فراتر نمی‌رود. البته، به جای آنها دوبیتی‌های بومی ادبیات شفاهی آذربایجان که با نام «بایاتی» شهرت دارند،

سخن نیز از دست می‌رود. اما شعر شهریار زبان محاوره و شفاهی مردم آذربایجان را مکتوب کرده و آن را با استادی تمام به همان شکل که در زبان مردم جاری است بیان کرده‌است. از همین روی، موسیقی‌دانان و آهنگ‌سازان بنام کشور آثار موسیقی و قطعات آوازی ماندگاری روی آن نوشته‌اند. بهمن فرسی که منظومه حیدربابا را به زبان فارسی ترجمه کرده، در دیباچه کتابش می‌نویسد: «نخست برگردان کامل حیدربابای اول و دوم و تعدادی از نظیره‌های آن به زبان ترکی ترکیه است که در کتاب «آذری ترکچه‌سی» تالیف محرم ارگین به سال ۱۹۷۱ منتشر شده‌است... و دیگر



ملی آن کشور به نام او نام‌گذاری شده و اشعار او با اجرای خوانندگان بزرگ جزو برنامه‌های عادی رادیو-تلویزیون‌ها و تالارهای موسیقی آن کشور است. طنین منظومه حیدربابا در میان مردم آذربایجان را به صدای شکستن سکوت فرهنگی و ادبی این خطه تعبیر می‌کنند که از پس قرون و اعصار در پهنه این دیار پیچیده و ظرفیت و توانمندی‌های ادبی این زبان را از منظر تازه‌ای به نمایش گذاشته‌است.

تا قبل از انتشار منظومه حیدربابا به سلام در سال ۱۳۳۲، زبان گفتاری مردم آذربایجان جز در مقولات طنز و فکاهی، مانند اشعار صابر، در میراث ادبی این خطه جایی نداشت و آثار ادبی این زبان، اعم از نظم و نثر، عمدتاً به زبان نگارش و در اوزان عروضی پدید آمده بود و به علت عدم سازگاری زبان آذربایجانی با قواعد عروضی، این آثار بیشتر شکلی از شعر فارسی یا عربی به خود می‌گرفت.

به خاطر زبان حیدربابا که همان زبان گفتار مردم است، اتفاق نادری است اگر یک آذربایجانی - شهری یا روستایی - دست‌کم چند بند از منظومه حیدربابا را از بر نداشته باشد و به مناسبت مقال، مصراع یا بندی از آن را نخواند. چنان‌که مثل است روزی در دامنه‌های سبلان یک عسل‌فروش، از مردم روستاهای اطراف، در برابر سوال یک مشتری، که در طبیعی بودن عسل او تردید کرده بود، مانند ترقه از جا پرید و در حالی که به دامنه قلّه پشت سرش اشاره می‌کرد، فریاد زد: «بایرام یئلی چارداخلاری بیخاندا / نوروز گلی، قارچیچیگی، چیخاندا / آغ بولوتلار کؤینکلرین سیخاندا... این دشت و صحرا را که می‌بینی / سراسر پوشیده از گل و لاله می‌شود / آن وقت کدام دیوانه است که پول شکر بدهد و به زنبور بخورد و عسل قلبی درست کند؟»

اشاره به آداب و رسوم بومی و سنتی آذربایجان مانند خانه‌آرایی، تدارک مراسم مفصل چهارشنبه‌سوری، دود و دم تنورهای خانگی و طعم و عطر نان و غذاهای فراموش‌شده دست‌پخت مادران و گیس‌سفیدان و حتی عووع سگ‌های گله منظره‌ای هستند که با وضوح بی‌مانندی در بندهای حیدربابا نقش بسته‌اند.

برگردان آن به زبان ایتالیایی است توسط «جیام پیرو بلینگری» که در سال ۱۹۶۷ انجام شده و بالاخره ترجمه ۵۶ بند آن به آلمانی به کوشش مشترک جعفر مهرگانی و «ورنر بونزلی». آنچه روشن است خود شهریار موضوع برگردان منظومه‌اش را به فارسی، در مجموع چندان جدی نگرفته‌است. در یک‌جا آن را موکول به «قسمت و فرصت» کرده و در جای دیگر گفته‌است: «هر کاری کردم که چند بیتش را ترجمه و تکمیل کنم، نتوانستم.»

در جمهوری آذربایجان احترام و احتشام شهریار به قدری است که یکی از تالارهای

بر زبان‌ها جاری است و برای هر وضعیتی می‌توان به یکی از آنها تمثل جست. با این حال تنها دو نفر از آن میان توانسته‌اند کلید قلب مخاطبان خود را برابند و آنها را مسحور و مفتون سخن خود سازند. یکی از آنان بی‌گمان میرزا علی‌اکبر طاهرزاده «صابر» است با «هوپ‌هوپ‌نامه» اش و دیگری، شهریار با اثر نفیسیش «حیدربابا». با این تفاوت که مضامین شعر صابر انتقاد اجتماعی از یک جامعه معین در یک دوره خاص است و از این‌رو محدود به زمان و مکان. طبیعی است که با سپری شدن زمان و منتفی شدن موضوع مورد انتقاد، تازگی



جاذبه‌های شعر شهریار در گفت‌وگو با شعرای معاصر

هم‌نشینی معتدل تکنیک و عاطفه



اینکه از راننده اتوبوس تا دکترای علوم سیاسی و از مکانیک تا استاد دانشگاه با شعر شهریار عاشق می‌شوند، اینکه عامی‌ترین مردم شعر شهریار را می‌فهمند و با آن ارتباط برقرار می‌کنند و اینکه در تخصصی‌ترین محافل ادبی از شاخصه‌های شعر شهریار می‌گویند و از آن درس‌آموزی می‌کنند؛ همگی معرف زبان شعر شهریار است: شعری خرق عادت کرده و عاری از پیچیدگی‌های عرف‌گونه زبان شعر به سهل‌ترین شکل ممکن با مخاطب خود سخن می‌گوید، با این حال ریشه‌های محکم و مستدل در ادبیات کهن ایران دارد. گزارش حاضر در گفت‌وگو با شعرای معاصر به واکاوی جاذبه‌های شعر این تبریزی بلندآوازه پرداخته است.

بیان مباحث عاطفی

اسماعیل امینی، شاعر معاصر مهم‌ترین ویژگی شعر شهریار در جذب مخاطب را بیان مباحث عاطفی عنوان کرد و افزود: این عواطف حاصل ذهنیت او نبوده بلکه از زندگی‌اش نشأت گرفته است.

او بهره‌گیری از قالب غزل و قطعه را در اشعار شهریار بیش از سایر قالب‌های دیگر عنوان کرد و افزود: اشعار خوبی از این شاعر برجای مانده که می‌توان به غزل‌های علی‌ای همای رحمت و آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا؟ به‌عنوان مشهورترین غزل‌های او اشاره کرد.

این کارشناس ارشد ادبیات معاصر، دل‌بستگی به قرآن و مطالعه و علاقه به این کتاب را یکی دیگر از ویژگی‌های بارز استاد شهریار عنوان کرد.

عالم‌گیر بودن کلام

جلیل تجلیل برجسته‌ترین ویژگی شهریار را به لحاظ نقد ادبی عالم‌گیر بودن کلام او عنوان کرد و افزود: در تمام عالم هیچ ملک دلی نبوده که شهریار آن را تسخیر نکرده باشد. او با لطافت، استحکام و عمق معانی و تصاویر ابتکاری که در غزل و قصیده و انواع گونه‌های ادبی شعر پارسی وجود دارد مسائل ادبی را مورد بحث قرار می‌داد. این استاد ادب فارسی با بیان اینکه هیچ شاعر، ادیب و استاد ادبی نیست که از عظمت کلام و گیرایی اشعار او سخن نگفته و آن را تایید نکرده باشد، گفت: او شاعری دو زبانه بود و توانست با کلام تصویر دل‌نشینی از دهکده محل تولد و دوران پیری خود خوشکنان را با گویشی آذری به مخاطب ارایه کند.

تجلیل در مورد به‌کارگیری الفاظ و احادیث قرآنی در اشعار شهریار نیز توضیح داد: برخی از اشعار او علاوه بر بهره‌مندی از رایحه‌ای دلنواز آیات کریمه قرآن، مناجات شب‌های رمضان و نکات عرفانی نشان از مطالعه عمیق ایشان در آثار ادبی داشت. شهریار در حوزه ادبیات عرب استاد کامل بود و در حوزه شعر نو نیز تبحر داشت. این استاد ادب فارسی برجسته‌ترین ویژگی شهریار را انس با قرآن و داشتن خطی خوش عنوان کرد و گفت: این انس به حدی بود که همواره سعی داشت نهج البلاغه را با خط خوش بنگارد.

آبشخوری از ادبیات کهن

جواد کلیدری با بیان این‌که شهریار یکی از چهره‌های شناخته‌شده در غزل معاصر است، افزود: در اینکه شهریار یکی از شاعران بسیار برجسته معاصر است، تردیدی وجود ندارد؛ شهریار علاوه بر غزل، قصاید و مثنوی‌های خوبی نیز گفته است.

او در ادامه تاکید کرد: آبشخور شعر شهریار، ادبیات کهن ایران است، به ویژه اینکه سعدی و حافظ هم روی شعر او تاثیر داشته و بر ادبیات کهن نیز بسیار مسلط بوده است؛ وقتی کسی از آن سرچشمه سیراب شده باشد، قطعاً در شعر معاصر هم حرفی برای گفتن دارد.

کلیدری گفت: درون‌مایه بسیاری از شعرهای شهریار، عاشقانه است؛ به‌عنوان مثال،

«آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا؟» مصداق خوبی از این ویژگی غزل‌های او با درون‌مایه عاشقانه است؛ به‌طوری‌که این عشق در جوانی شهریار را تحت تاثیر قرار داد و سال‌ها موضوع شعرش قرار گرفت.

دوران زندگی شهریار، دورانی بود که شعر نو در حال شکل‌گرفتن بود و تازه سرچشمه‌هایی از شعر نو راه افتاده بود، شهریار نیز یک شاعر کلاسیک بود و همواره سعی می‌کرد یک‌سری نوآوری در شعرهایش داشته باشد. شهریار نیز مانند عماد خراسانی غزل‌های تازه‌ای می‌گفت، سعی می‌کرد نوجویی‌ها و هنجارشکنی‌هایی را که در زبان داشت، در شعر نو هم پیاده کند. با توجه به آنکه در آن زمان نیز شاعران کلاسیک‌سرای زیادی بودند، هیچ‌کدام به جز مهدی اخوان ثالث به سمت شعر نو نیامدند. شهریار نیز سعی کرد به این سمت بیاید و تعصبی نشان ندهد؛ زیرا در آن زمان، این نوع جدال‌ها بر سر شعر نو و کهن بود. شهریار آن‌طور که در غزل‌هایش موفق بود، در شعر نو موفق نبود؛ شاید بهترین شعر نو شهریار، شعر «ای وای مادرم» باشد؛ زیرا در این شعر، عاطفه بسیار قوی حاکم است؛ ولی از لحاظ ساختار و زبان شعری به شعر نو شاعران آن دوره نمی‌رسد.

رگه‌هایی از شعر حافظ

خلوص نیت و صداقت عاطفی مطرح در شعر شهریار، شعر او را در قیاس با شعر بسیاری از شاعران معاصر، به آسانی با ذهن، ضمیر و عواطف خواننده شعر پیوند می‌زند.

ابوالقاسم قوام تصریح کرد: شهریار در کار اصلیش که غزل‌سرایی است و بخش برجسته اشعار شهریار نیز غزل است، بسیار تحت تاثیر حافظ بوده است و چون از حافظ تاثیر پذیرفته، می‌توان زمینه مقایسه را در آن فراهم دید. شعر شهریار به پای شعر حافظ نمی‌رسد؛ اما توانسته رگه‌هایی از هنر شاعری حافظ را خوب بفهمد و در شعرش پیاده کند.

این استاد دانشگاه خاطر نشان کرد: نه تنها شهریار؛ بلکه هیچ غزل‌سرای دیگری در شعر و ادبیات فارسی قابل مقایسه با حافظ نیست. مقایسه شهریار با حافظ یا سعدی شاید کار زیاد معقولی نباشد؛ چون اینها شاعرانی هستند که در یک شرایط تاریخی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و تربیتی کاملاً متفاوت زندگی کرده‌اند.



توانست غزل را احیا و آن را برجسته کند. او از شاعرانی که تحت‌تأثیر کار بزرگ شهریار، یعنی احیای قالب غزل، این راه را ادامه داده‌اند یاد کرد و توضیح داد: شاعرانی چون هوشنگ ابتهاج، حسین منزوی، منوچهر نیستانی و سیمین بهبهانی از جمله افرادی بودند که راه شهریار را در زمینه غزل ادامه داده و در این عرصه آثار ماندگاری خلق کرده‌اند. به عبارت دیگر پس از احیای غزل، آن را به‌طور کامل به فضای امروزی کشانده و از ظرفیت بسیار بالای غزل برای بیان عواطف و هیجانات انسانی استفاده کرده‌اند.

ولییی درباره اختلاف‌نظر میان پژوهش‌گران درباره غزل شهریار گفت: به نظر من فارغ از اینکه شعر از نظر زبانی و بیانی در چه سطحی است باید به عنصر اصلی آن یعنی تأثیر گذاری و بعد عاطفیش توجه داشته باشیم. اگر شعری از زبان کهن برخوردار باشد، اما تأثیر گذاری لازم را نداشته باشد نمی‌توانیم آن را نادیده بگیریم. شعر شهریار از نظر زبانی و بیانی، بینابین است. به بیان بهتر حلقه واسط غزل کلاسیک و غزل نو به حساب می‌آید. شهریار عواطف و تجربیات روحی دسته اول و بسیار قوی داشته است. صداقت عاطفی او در اشعارش سبب شده است که رویکردی بدون تصنع و تکلف به زبان داشته باشد. از سوی دیگر بسامد واژگان و تعبیرهای امروزی در شعر او بسیار بالاست.

او یادآور شد: هر چند به کارگیری تعبیرها و واژگان امروزی غزل شهریار را کاملاً در گونه غزل امروز قرار نداده است اما از آن جا که با عاطفه و تجربه دست اول شعری در آمیخته، فوق‌العاده تأثیر گذار است. بنابراین در آینده نیز همچنان مخاطب خود را خواهد داشت.

اندیشه‌های ترکی و شعرهای فارسی

اکبر اکسیر، از شهریار به عنوان بزرگ‌ترین شاعر بومی جهان و پرچمدار شعر بومی یاد کرد و گفت: اگر شعرهایش بر دل مردم نشست به دلیل صداقت و صمیمیت او در گفتارش بود. این شاعر صدای مظلومیت انسان را از دامنه کوه حیدر بابایه به تمام دنیا رسانده است.

او افزود: منظومه «حیدر بابایه سلام» شهریار برای بسیاری در نقاط مختلف ایران جذاب است و حتی در خارج از ایران هم طرفداران بسیاری دارد. شهریار، شاعری اجتماعی و سیاسی بود که در دوران خفقان روزگار خودش مطرح شد و توانست مظلومیت مردم ایران را نشان دهد اما خود همیشه در محرومیت بود.

این شاعر به مصرعی از یکی از غزل‌های حافظ اشاره کرد و افزود: حافظ در غزلی می‌گوید «هرچه دارم همه از دولت قرآن دارم»، من نیز در ارتباط با شهریار معتقدم او هر چه دارد همه از دولت حافظ دارد. البته هر چند در غزل‌هایش از حافظ بسیار بهره گرفته اما نظیرهای این غزل‌ها در اشعار شهریار هوش‌ریا هستند.

او درباره غزل‌های ترکی شهریار گفت: در شعرها و غزل‌های ترکی شهریار، او را یک فیلسوف می‌بینم. انسانی که با زبان مادری، حرف‌های بومی‌ش را جهانی کرده است. او حرف‌هایش را خطاب به انسانی می‌زند که کاملاً غرق در معصیت است؛ بر همین اساس همیشه بر عزت و غرور برادرارفته او تأکید می‌کند. شهریار در غزل‌های ترکیش دنیایی از زیبایی را همراه با صنعت و فناوری (صنایع شعری) به ما ارائه می‌دهد. زیبایی‌ها و تصویرهای شهریار در شعرهای ترکیش قابل ترجمه نیستند. شهریار روشن‌فکر بود اما نقش روشن‌فکران را بازی نکرد.

او با تأکید مجدد بر زبان ترکی به‌عنوان زبان مادری شهریار اظهار کرد: شهریار را پیش از شاعریش باید مترجم زبان ترکی معرفی کرد. تمام دلش پر از استعاره‌ها و تصویرهایی بوده که به ترکی می‌اندیشیده و به فارسی می‌سروده است.

او در ادامه بر دلایل موفقیت شعر این شاعر تأکید کرد و گفت: شهریار هرگز شعار نداد و زبان فارسی را پرچم دفاع ناآگاهانه از خود نکرد. اگر شعرهایش بر دل مردم نشست به دلیل صداقت و صمیمیت او در گفتارش بود. این شاعر صدای مظلومیت انسان را از دامنه کوه حیدر بابایه به تمام دنیا رسانده است.

او پیشنهاد کرد: ای کاش بزرگان ادبی آشنا به زبان ترکی، غزل‌های ناب ترکی شهریار را برای مخاطبان بازخوانی کنند تا در خوانش دوباره شعر او متوجه شویم این شاعر همانند نیما یکی از نوآوران شعر ایران است. یکی از غزل‌های شهریار با عنوان «آفرینش» که شش بیت دارد نمونه ارزشمندی از نوآوری‌های شهریار است. این غزل دنیایی از تصویرهای تو در توست و نگاهی انسانی به مسئله آفرینش دارد.

او تأکید کرد: مهم این است که شهریار در هنر شاعری و به کارگیری امکانات هنری زبان فارسی، انسان موفقی بوده و به‌ویژه در غزل‌سرایی توانسته است خیلی از جنبه‌های هنری غزل حافظ و سعدی را جذب کند و در شعرش به کار گیرد. در تاریخ غزل فارسی، سه قله برجسته وجود دارد که عبارتند از حافظ، سعدی و مولوی، که حافظ در غزل عارفانه - عاشقانه، سعدی در غزل عاشقانه و مولوی در غزل عارفانه مشهورند و هیچ غزل‌سرایی را با این شاعران یعنی حافظ، سعدی و مولوی نمی‌توان مقایسه کرد.

این استاد دانشگاه درباره این که آیا می‌توان استاد شهریار را هم در قله قرار داد، گفت: در مقایسه با این سه قله، هیچ شاعری را نمی‌توان هم‌سطح با اینها به‌شمار آورد و از این سه قله اگر بگذریم، می‌شود خیلی از غزل‌سرایان فارسی را در گذر تاریخ غزل فارسی تعیین سطح کرد؛ ولی همه را در مقایسه با مولوی، حافظ و سعدی اگر بسنجیم، هیچ کدام قله نیستند و البته شهریار در بین غزل‌سرایان معاصر برای خود جایگاه والایی دارد و برجسته است. آن چیزی که غزل حافظ را برای همگان دلنشین می‌کند، تنها اشاره‌های اجتماعی و تاریخی مطرح در شعر حافظ نیست؛ در حافظ یک عشق فراگیر و یک شیفتگی کاملاً گسترده است که همه جلوه‌های زندگی را عشق‌ورزیدنی و دوست‌داشتنی می‌کند. در تفکر عرفانی حافظ همه هستی چون جلوه‌گاه حق است، شایسته دوست داشتن و خواستن است و از این بعد، شهریار متأثر از عرفان مطرح در شعر کلاسیک، به‌ویژه در شعر حافظ، است.

او گفت: شعر شهریار به لحاظ عنصر عاطفه، غنی و قوی است و عنصر عاطفه



یکی از اصلی‌ترین عناصر شعر و تأثیر گذار بر مخاطب است که واقعا تأثیر آن غیر قابل انکار است. در تاریخ شعر فارسی شاعرانی وجود دارند که به لحاظ تکنیک بسیار برجسته‌اند؛ اما چون عاطفه در شعر آنها ضعیف است، با مخاطب ارتباط موفقی ندارند. در کار شهریار نکته‌ای که متأثر از حافظ است، آمیزش معتدل تکنیک و حضور سیال عاطفه ناب در شعرش است و این هم‌نشینی معتدل تکنیک و عاطفه سرشار، زمینه‌های توفیق شعر شهریار در ارتباط با مخاطب را گسترده‌تر می‌کند.

غزلی ساده، روان، با اثر گذاری بالا

قربان ولییی معتقد است شهریار شاعری است که قالب غزل را در شرایطی که انواع قالب‌های جدید شعر فارسی شکل گرفته، احیا کرده است. او همچنین غزل‌های شهریار را حلقه واسط میان غزل کلاسیک و غزل نو می‌داند.

ولییی گفت: اگر بخواهیم از جایگاه شعر شهریار سخن بگویم باید جایگاه او را در مفهوم غزل (غزل نو و غزل کلاسیک) بررسی کنیم. این تقسیم‌بندی برای قالب غزل، تقسیم‌بندی بسیار قابل‌پذیرشی است. بزرگ‌ترین کار شهریار در زمان حیاتش، احیای قالب غزل بود. به عبارت دیگر قالب غزل را که در دوران بازگشت ادبی به ورطه تقلید غلتیده بود از این وضعیت رهایی داد و با زندگی و عواطف انسان معاصر پیوند زد.

این شاعر به ویژگی‌های غزل شهریار اشاره کرد و گفت: غزل شهریار، غزلی ساده، روان، با اثر گذاری بالا و توانایی برقراری ارتباط سریع با مخاطب است. بر همین اساس مخاطبان بسیاری را به خود جلب کرد. البته در شرایطی که انواع شاخه‌های شعر جدید چون نیمایی، چهارپاره یا سپید در شعر فارسی شکل گرفته بود، شهریار



مدیرعامل بنیاد پژوهشی شعر شهریار:

شهریار، همچنان کارمند بانک کشاورزی است

«مدیرعامل بانک کشاورزی و هیئت مدیره این بانک همواره حامی بنیاد پژوهشی شهریار بوده و از هیچ گونه کمکی به این موسسه فروگذار نکرده است. چنانکه می‌توان گفت که این نگاه در بانک کشاورزی ساری و جاری است که استاد شهریار در حال حاضر هم کارمند و عضوی از خانواده این بانک است.»

این را مدیرعامل بنیاد پژوهشی شعر شهریار می‌گوید. او با تاکید بر حمایت‌های بانک کشاورزی از این موسسه، درباره تعامل بانک کشاورزی با بنیاد شهریار می‌افزاید: بانک کشاورزی همواره تمامی تلاش خود را برای پیشرفت و توسعه این بنیاد منظور داشته است. از جمله این حمایت‌ها هم کنگره بین‌المللی شعر شهریار بود که اردیبهشت ماه سال جاری برگزار شد و بانک کشاورزی، حامی مالی بنیاد پژوهشی شهریار بود تا کنگره به بهترین نحو به سرانجام برسد.

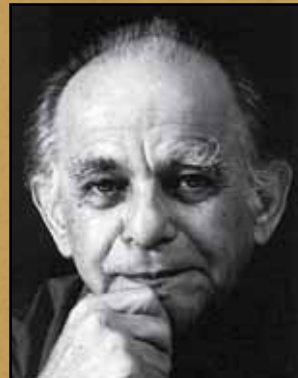
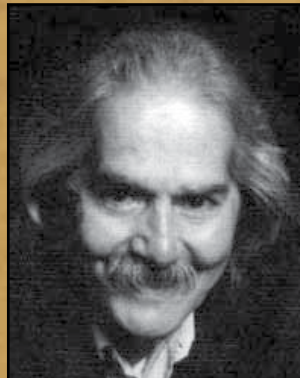
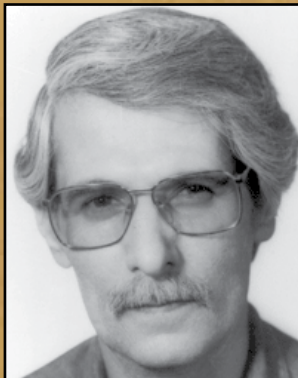
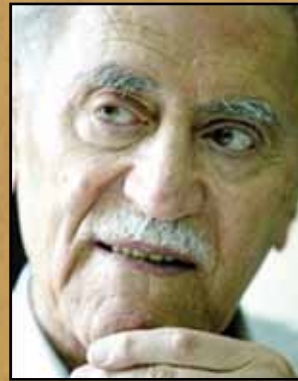
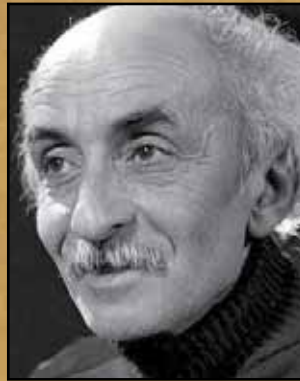
جواد نوروزی، مدیرعامل بنیاد پژوهشی شعر شهریار در ادامه می‌گوید: از ابتدای تاسیس این موسسه هم، بانک کشاورزی کمال همکاری و مساعدت را با این بنیاد داشت؛ به طوری که در برخی جلسات رسمی هیئت امناء، هیئت مدیره بانک کشاورزی حضور داشتند، به بررسی مشکلات بنیاد شهریار پرداخته و راهکارهایی سازنده هم به منظور گسترش این بنیاد ارائه کرده‌اند. از دیگر حمایت‌های بانک از بنیاد می‌توان به همیاری بانک کشاورزی با بنیاد پژوهشی شهریار به منظور انتشار آثار استاد اشاره کرد. در برنامه‌های آینده بنیاد نیز که شامل تاسیس و راه‌اندازی باغ‌موزه استاد شهریار و نصب تندیس ایشان در کتابخانه ملی کشور است، بانک کشاورزی با این موسسه همکاری خواهد داشت.

او در بخش دیگری از گفته‌هایش به تاریخچه، دلایل و اهداف تاسیس بنیاد شهریار اشاره کرده و خاطر نشان کرد: بنیاد پژوهشی شهریار از سال ۱۳۸۹ به منظور ترویج و نشر آثار و افکار استاد شهریار در داخل و خارج کشور راه‌اندازی شد. این بنیاد که متشکل از ۲۲ نفر از شخصیت‌های برجسته ادبی کشور است، به‌عنوان بنیادی بین‌المللی و پژوهشی با هدف تحقیق و پژوهش پیرامون آثار و دیوان استاد شهریار و همچنین ادبیات معاصر تشکیل شد چراکه استاد شهریار علاوه بر پایان دادن به سبک عراقی در شعر فارسی در ایران، ابداع کننده یکی از سبک‌های معاصر شعر در ایران بودند.

نوروزی در رابطه با دستاوردهای این بنیاد نیز می‌گوید: بنیاد پژوهشی شهریار ضمن راه‌اندازی کتابخانه تخصصی مربوط به آثار استاد و حمایت از پایان‌نامه‌های دانشجویی در مقطع کارشناسی ارشد و دکترا، تاکنون ۴۵ عنوان کتاب را درمورد سبک ادبی استاد شهریار به چاپ رسانده است. از دیگر دستاوردهای این مجموعه می‌توان به برگزاری کنگره‌ها، کنفرانس‌ها و سمینارهای علمی و پژوهشی در داخل و خارج از کشور اشاره کرد که از برجسته‌ترین آنها همکاری با بنیاد گوته آلمان، همایش مشترک شهریار و اقبال لاهوری در پاکستان و برگزاری کنگره بین‌المللی استاد شهریار در اردیبهشت ماه سال جاری بوده است. از دیگر فعالیت‌های بنیاد برگزاری کارگاه‌های آموزش مقاله‌نویسی، روش ترجمه و آشنایی با دیوان اشعار استاد شهریار است.

مدیرعامل بنیاد پژوهشی شهریار در ادامه ضمن تاکید بر ظرفیت‌های موجود در بنیاد شهریار برای رشد و شکوفایی هرچه بیشتر، نگاهی هم به برنامه‌های آینده بنیاد داشت. به گفته او؛ برگزاری همایشی در آبان ماه سال جاری به‌صورت مشترک بین بنیاد یونس امره شاعر ترک‌تبار و بنیاد شهریار در کشور ترکیه و ایران، برگزاری همایش یک روزه در تاریخ ۲۷ شهریور ماه سال جاری مصادف با سالروز درگذشت استاد شهریار در حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی و رونمایی از کتاب ترجمه شده حیدر بابای استاد به زبان فارسی در همین روز از برنامه‌های در دست اقدام بنیاد شهریار است.

نوروزی در پایان با تشکر و قدردانی از مجموعه بانک کشاورزی، یادآور شد: جا دارد از نگاه ویژه و توجه مجموعه بانک کشاورزی و به‌ویژه دکتر طالبی، مدیرعامل بانک و اعضای هیئت مدیره تشکر و قدردانی کنم؛ چرا که همواره با حمایت‌ها و تشویق‌های خود موجبات پیشرفت و ترقی بنیاد شهریار را فراهم آورده‌اند.



هوشنگ ابتهاج، نیما یوشیج، مفتون امینی، مهرداد اوستا، مهدی اخوان ثالث و فریدون مشیری از شهریار می‌گویند

شهریار در شعر دیگر شعرا

شهریار چنان حضور پررنگی در شعر معاصر دارد که شعرای بزرگ این دوره علاوه بر تاثیر از او، در شعر خود نیز بارها اشاراتی به استاد داشته‌اند. در ادامه اشعاری از هوشنگ ابتهاج، نیما یوشیج، مفتون امینی، مهرداد اوستا، مهدی اخوان ثالث و فریدون مشیری آمده که در آن به شهریار اشاره شده است.

ه. ا. سایه (هوشنگ ابتهاج)

ترانه غزل دلکشم مگر نشنفتی / که رام من نشدی آخر ای غزال دمیده / خموش سایه که شعر تو را دگر نپسندم / که دوش گوش دلم شعر شهریار شنیده

نیما یوشیج

رازی ست که آن نگار می‌داند چیست / رنجی است که روزگار می‌داند چیست / آنی که چو غنچه در گلو خونم از اوست / من دانم و شهریار می‌داند چیست

مفتون امینی

چون دل مفتون ترا مشکل به دست آورده است / کی رها می‌سازدت اینگونه آسان شهریار / اولین استاد شعر و آخرین سلطان عشق / هر کجا نام تو در آغاز و پایان شهریار

مهرداد اوستا

شعر همان عشق که با شهریار / کرد سرافرازی و نام‌آوری / شعر همان فتنه و آذرم و راز / کز نگه دوست کند دلیری

مهدی اخوان ثالث

شهریارا تو همان دلبر و دلدار عزیز / نازنینا، تو همان پاک‌ترین پرتو جامی / ای برای تو بمیرم، که تو تب کرده عشقی / ای بلای تو بجانم، که تو جانی و جهانی

فریدون مشیری

در نیمه‌های قرن بشر سوزان / اشک مجسمی بود، در چشم روزگار / جان مایه محبت و رقت / ای وای شهریار



جوانان دیروز خاطرات خود از شهریار را مرور می‌کنند

باد استاد

فارغ از تمام ویژگی‌های خاص شهریار، تورق آلبوم خاطرات شفاهی موجود از استاد با افرادی که هر کدام دستی بر آتش شعر و ادب دارند و در دوره‌ای در محضر استاد بوده‌اند خالی از لطف نیست. از این‌رو استادان ابراهیم حقی، جعفر سرخی و نصیر پایگذار از شعرای بنام فارسی و آذری که لذت مصاحبت شهریار را چشیده‌اند را در برابر پاسخ واحدی قرار دادیم: خاطره‌ای از آشنایی و مصاحبت با استاد شهریار برایمان بگویید. پاسخ‌ها را در ادامه بخوانید:

ابراهیم حقی:

آزیر قرمز که زدند، استاد به پناهگاه نرفت

خاطرات زیاد است، همانند توصیف قطره از دریا را می‌ماند که در این مقوله نمی‌گنجد. در پاییز سال ۱۳۵۹ که کشور درگیر جنگ تحمیلی با عراق بود عصر جمعه به دیدار شهریار رفتم. در محوطه حیاط نشسته بودیم که گروهی از نیروی هوایی تبریز به سرپرستی شخصی به نام محسن باپایی اهل لنگرود به دیدار استاد آمدند که بیش از ۱۴ نفر بودند. استاد در حال دیده‌بوسی با مهمانان بودند که وضعیت قرمز اعلام شد، اما ایشان به پناهگاه نرفتند. در منزل برای مهمانان شعر حیدر بابا را خواندند، برخی از مهمانان فارسی زبان بودند اما به شدت تحت تاثیر صدای دلنشین استاد قرار گرفته و گریه می‌کردند.

خاطره دیگر درباره سلیم‌النفسی شهریار این است که آقای مهدی حدیثی‌قمی از دوستان قدیمی بنده نقل می‌کند زمانی که استاد شهریار در تهران سکونت داشتند در یکی از باغ‌های شمیران از سوی دولتمردان آن روزگار برای شهریار بزم مهمانی تشکیل داده بودند که شهریار از این طریق درباره دربار شعری بسزاید. وقتی برنامه شروع شد و همه وسایل ارتباط جمعی آماده بود نوبت شعرخوانی شهریار رسید. برخلاف انتظار میزبانان شهریار گفت من دیشب با خواجه خلوت داشتم این غزل را سروده‌ام، که یکی از استقبال‌ها از غزل حافظ را خواند و انتظار درباریان را به یاس مبدل کرد. هنگام صرف شام رسید شهریار نان و پنیری را دستمال پیچیده بود از کیف خود بیرون آورد و گفت این غذاها با مزاج من سازگار نیست! معلوم شد که شهریار دیو نفس را سال هاست که کشته است.

جعفر سرخی:

جرات نداشتم در حضور استاد شعرم را بخوانم

اولین بار با استاد در منزل یکی از دوستان زنده‌یاد استاد علی حریرچی آشنا شدم. استاد حریرچی از اقوام بنده و در سرودن غزل سر آمد عصر بودند. تا آن جا که اولین شعر درمقدمه دیوان استاد شهریار که به صورت سه جلدی منتشر شده بود مربوط به ایشان بود. استاد حریرچی بعدها جزو اعضای رسمی انجمن ادبی فردوسی شده بودند. به هر حال ایشان از شاعران و غزل‌سرایان خوب تبریز بودند و آن روز یکی از دوستان‌شان، زنده‌یاد استاد شهریار و استاد حریرچی و بنده را برای ناهار دعوت کرده بود. دقیق یادم هست

که بعد از ناهار زنده‌یاد استاد عزیز دولت‌آبادی و استاد مدرس اول متخلص به شیوا و زنده‌یاد دکتر شیدا نیز به جمع ما پیوستند. البته در آن زمان بنده آشنایی چندانی با آن عزیزان نداشتم و همین جلسه سبب شد تا در جلسات دیگر نیز یکدیگر را بیشتر بشناسیم تا آنجا که بعد از تشکیل انجمن ادبی فردوسی این عزیزان از اعضای رسمی انجمن شدند. آن روز تا غروب شاهد شعرخوانی این اساتید بودم. نکته‌پردازی‌های زنده‌یاد شهریار واقعا اعجاب‌آور بود. تا این که استاد فرمودند شما هم شعری بخوانید. بنده هم یکی از اشعار خود استاد را که حفظ بودم و نیز غزلی دیگر از استاد حریرچی را که برای همین ملاقات حفظ کرده بودم، خواندم. چون جرات آن را نداشتم که شعر خودم را بخوانم و می‌ترسیدم ایرادی بر آن بگیرند. اما بالاخره یک دوبیتی را به اصرار زنده‌یاد حریرچی خواندم. استاد گفتند خوب از تشبیهات استفاده کرده‌اید و بنده عرض کردم از استاد (و اشاره کردم به زنده‌یاد استاد علی حریرچی) آموخته‌ام و شهریار با خنده و با زبان آذری گفتند علی آقا در شعر قدرت اسب دارد ولی خود نمی‌داند و حصار تصدیق کردند و واقعا هم چنین بود. شاید آن روزها تنها کسانی که می‌توانستند با استاد در غزل برابری کنند استاد بزرگوار علی نظمی تبریزی و استاد علی حریرچی بودند که هم اکنون در مقبره الشعرا تبریز در کنار استاد شهریار آرمیده‌اند.

نصیر پایگذار:

دیوار ملک سخن چون تو شهریار ندارد

در سال ۱۳۴۳ بنده مدرس تربیت بدنی و زبان فرانسه در انستیتوی بازرگانی تبریز بودم، استاد شهریار در مراسمی دعوت داشتند که با دخترشان تشریف‌فرما شده بودند و مدتی خصوصی با هم گفت‌وگوی گرمی داشتیم. من یک دوبیتی شعر جناس برای ایشان خواندم. این دوبیتی که فی‌البداهه چنین بود:

دیوار ملک سخن چون تو شهریار ندارد / قلمرو سخنت هیچ شهر یار ندارد / به غیر شعر تو عارف به شهر، یار ندارد / صفای دیدن روی تو شهر یار ندارد

استاد شعر بنده را دوبار به دقت خواندند و بنده را بسیار برای ادامه سرودن شعر جناس تشویق کردند. البته استاد شهریار قبل از اینکه در آن مراسم شعر خودشان را بخوانند به مطلبی اشاره کردند که برایم بسیار ارزنده بود. ایشان گفتند: انسان‌ها با خاطره زنده هستند.



شراره خشکنابی از آخرین روزهای شهریار می‌گوید؛

بیمارستان مهر، طبقه پنجم، اتاق ۵۰۳

بیستم آذرماه ۱۳۶۶ شهریار که بیمار شده بود را فرزندش هادی با اورژانس به بیمارستان امام خمینی^(ه) تبریز منتقل و بستری کرد تا تحت معالجه قرار گیرد. شهریار یک دوره ۳ ماه در بیمارستان بستری بود تا حالش رو به بهبودی گذاشت. تا اینکه نوروز سال ۱۳۶۷ از بیمارستان ترخیص و به منزل دخترش شهرزاد بهجت تبریزی منتقل شد. ولی معالجه قطعی نبوده و مداوا همچنان در منزل ادامه داشت. بیماری دوباره شدت گرفت تا اینکه برای معالجه اوایل مردادماه سال ۱۳۶۷ بعد از ۸ ماه بیماری (ریوی)، با هواپیما به تهران اعزام و در بیمارستان مهر در اتاق ۵۰۳ بستری شد. اتاق ۵۰۳، طبقه پنجم بیمارستان مهر آخرین جایی بود که دوستان و نزدیکان استاد به دیدارش رفتند. شهریار کمتر از ۲ ماه در بیمارستان مهر زنده ماند و در تاریخ بیست و هفتم شهریورماه ۱۳۶۷ فوت کرد. شراره خشکنابی، برادرزاده شهریار که روزهای پایانی را در کنار استاد بوده، از حال و هوای آن روزها می‌گوید.

مردم عادی و دوستداران شعر استاد هم می‌آمدند؟

بله، کسانی که در آن بیمارستان بیمار داشتند و یا کسانی که از طریق رسانه‌ها مطلع بودند که استاد شهریار در آنجا بستری است، دسته دسته به دیدار استاد می‌آمدند که در میان آنها دانشجویان هم دیده می‌شدند.

هوش و حواس استاد در آن روزها چگونه بود؟ آیا همه چیز را تشخیص می‌داد و همه را می‌شناخت؟

خیلی عادی و خوب بود. یعنی همه را به نام می‌شناخت و صدا می‌کرد و با آنها حرف می‌زد. حتی بعضی وقت‌ها سراغ دوستان پدرم را نیز می‌گرفت و می‌پرسید فلانی چطور است؟ تا یک روز مانده به فوت‌شان؛ یعنی روز ۲۶ شهریور ۱۳۶۷ هم کاملاً حواس‌شان جمع و جور بود.

روز آخر چگونه گذشت؟ آن روز چه اتفاقی افتاد که حال استاد بد شد؟

روز ۲۶ شهریور التهاب استاد بالا رفت و بیهوش شد و روز بعد ساعت ۷ صبح فوت کرد.

تا آن روز همه چیز را به خاطر داشت؟

بله، حتی خواهر همسرش (لطیفه‌خانم) نوه‌ای کوچک و ۴ ساله داشت به نام خشایار که خیلی شیرین زبان و به اصطلاح بلبل زبان بود؛ وقتی به ملاقات استاد آورده بودندش، خشایار ۴ ساله با همان شیرین زبانی کودکانه‌اش به استاد گفت: چقدر به شما گفتم سیگار نکشید! و استاد اسم خشایار را بر زبان می‌آورد

زمان بستری شدن شهریار در بیمارستان مهر تهران، چطور شما همیشه در کنار او بودید؟

آن روزها ۲۰ سال داشتم و مشغول تحصیل و آماده شدن برای شرکت در کنکور سراسری سال ۱۳۶۷ بودم. از این‌رو زمان داشتم تا در کنار او باشم. اما در واقع علاقه قلبی‌ام به استاد، انگیزه‌ای بود تا همواره در کنارش باشم. در نتیجه معمولاً هر روز عصر در وقت ملاقات بیماران به دیدار استاد می‌رفتم؛ ولی پرسنل بیمارستان مهر به ما محبت ویژه‌ای داشتند و گاهی تا ساعت ۸ الی ۹ شب نزد استاد می‌ماندم.

گفته می‌شود که در آن روزها هیئت ویژه‌ای تاکید داشتند که استاد از بیمارستان امام خمینی^(ه) تبریز به بیمارستان مهر منتقل شود؟

بله، من هم شنیدم که این هیئت ویژه از طرف حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مقام معظم رهبری - که آن روزها رئیس جمهور کشور بودند- ماموریت داشتند که عمویم را برای مداوای بهتر به بیمارستان مهر منتقل کنند.

یادتان هست استاد در کدام قسمت بستری بود؟

طبقه پنجم بیمارستان مهر، اتاق ۵۰۳ بخش داخلی. آن روزها چه کسانی بیشتر به ملاقات استاد می‌آمدند؟

بعضی‌ها را الان به یاد دارم مثلاً: استاد فاضل، رضا رهگذر، استاد دست‌پیش، استاد شفیع‌ی کدکنی و خیلی از مقامات رسمی و چهره‌های ادبی و فرهنگی کشور دائماً به ملاقات استاد آمدند.



که این بود: «۸۳ سال عمر کردم و یک روز خوش ندیدم.»
**و سوال آخر اینکه شما به چه دلیل این قدر
به عمویتان علاقه‌مند بودید؟**

من به اندازه شعر و غزل‌های او، صدای عمویم را دوست داشتم. خیلی شبیه صدای پدرم بود. یادم هست ۱۰ ساله بودم که پدرم را از دست دادم ولی خانواده‌ام مرا در جریان فوت او نگذاشتند و گفتند که به مسافرت رفته است؛ یک بار شماره تلفن عمویم (استاد شهریار) را گرفتند و گفتند با پدرت صحبت کن تا مطمئن شوی. من با استاد (به جای پدرم) صحبت کردم و از او پرسیدم چرا به خانه نمی‌آیی؟ بابا من خیلی دلم برای تو تنگ شده... استاد شهریار طاق‌نویز را گوشه‌اش گذاشت. بعدها فهمیدم که او پدرم نبوده و من صدایش را با پدرم اشتباه گرفته بودم. من صدای استاد شهریار را خیلی دوست داشتم. وقتی با او حرف می‌زدم، انگار با پدرم حرف می‌زدم و هنوز هم صدایش در گوشم طنین‌انداز است.

و می‌خندید. استاد خیلی بچه‌ها را دوست داشت و در همان حال هم به آنها عشق می‌ورزید.

در آن حال با شعر هم میانه‌ای داشت؟

یک لحظه از شعر غافل نبود. یک روز غروب که من تنها پیش استاد بودم، مجری تلویزیون داشت غزلی را از حافظ می‌خواند و استاد نیز چشمانش را بست و به همراه مجری زمزمه کرد. یک جای شعر، مجری غزل حافظ را اشتباه خواند، ناگهان استاد عصبانی شد و به من گفت: «خاموشش کن... اینها از روی کتاب هم بلد نیستند شعر حافظ را درست بخوانند!» او در روزهای آخر عمر هم تا این حد هوش و حواس درست و حسابی داشت و همه چیز را از هم تشخیص و تمیز می‌داد.

**به شما سفارش ویژه‌ای یا عبارت مخصوصی را
به صورت یادگاری نگفت؟**

فقط غروب یکی از روزها، جمله‌ای تلخ به من گفت



پروانه وش از شوق تو در آتشم امشب
 می سوزم و با این همه سوزش خوشم امشب
 در پای من افتاد سر از شوق چو دانست
 مهمان تو خورشید رخ و مهوشم امشب
 در راه حرم قافله از سوسن و سنبل
 وز سرو و صنوبر علم چاوشم امشب
 بزدای غبار از دل من تا بزاید
 زلف پریان گرد ره از افرشم امشب
 کوبیده بسی کوه و کمر سرخوش و اینک
 در پای تو افتاده ام و بی هشم امشب
 یارب چه وصالی و چه رویای بهشتی است
 گو باز نگیرد سر از بالشم امشب
 بلبل که شود ذوق زده لال شود لال
 ای لاله نپرسی که چرا خامشم امشب
 در چشم تو دوریست بهشتی که نوازد
 با جام در افشان و می بیغشم امشب
 ما را بخدا باز گذارید خدا را
 این است خود از خلق خدا خواهشم امشب
 قمری ز پی تهنیت وصل تو خواند
 بر سرو سرود غزل دلکشم امشب



پیر اگر باشم چه غم، عشقم جوان است ای پری
 وین جوانی هم هنوزش عنفوان است ای پری
 هر چه عاشق پیرتر عشقش جوان تر ای عجب
 دل دهد تاوان اگر تن ناتوان است ای پری
 پیل ماه و سال را پهلوی نمی کردم تهی
 با غمت پهلوی زدم، غم پهلوان است ای پری
 هر کتاب تازه ای کز ناز داری خود بخوان
 من حریفی کهنه ام درسم روان است ای پری
 یاد ایامی که دلها بود لبریز امید
 آن اوان هم عمر بود این هم اوان است ای پری
 روح سهراب جوان از آسمانها هم گذشت
 نوش دارویش، هنوز از پی دوان است ای پری
 بانوهای جرس گاهی به فریادم برس
 کین ز راه افتاده هم از کاروان است ای پری
 کام درویشان نداده خدمت پیران چه سود
 پیر را گو شهربار از شبروان است ای پری